

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب محو کسره : کسره صریح و محو اول و دوم

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی (۹۳) از کتب اهدائی : یکم هزاره



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۱۵۴۷۷

۹۳
۲۱۵۴۷۷

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

چنانکه میم مضمومه بجای حرف استقبال در آید
و ما قبل حرف استقبال آخر کسور کرد اگر کسور
نباشد چون کرم و مستخرج و مخرج و متخرج
و اسم مفعول چون استقبال مجهول و باب باشد
انکه میم مضمومه بجای حرف استقبال نهاده
شود
حرف آخر مفتوح گردد اگر مفتوح نباشد
مکرم و مستخرج و مخرج و متخرج و باقی
شده دانسته شود انشاء الله تعالی **معدل افکار**

باب فعل یفعل یا مک در لغت فیه مثال او
بفعل یفعل الوعد و عک کردن ماضی معلوم
و مک و عد و عدو تا آخر چنانکه در صحیح دانسته
و از این جهت او را مثال گویند یعنی مانند جیست
در حال حرکات و سکونات مستقبل یفعل یعدون
یعدون تا آخر یعدون حاصل یوعد یوعدون
واقع شد میان یای مفتوحه و کسره لازم ثقیله

انداختند یعد شد و در تعد و وعد و تعد نیز انداختند
برای موافقت یعد امر حاضر معلوم عد
عدا عد و اعدی عدا عدان امر غایب معلوم
لیعد لیعد لیعد و لتعد لتعد لیعدان نون تا
ثقیله و خفیفه بر قیاس گذشته فی لا یعد لا
یعد لا یعد و تا آخر نون ثقیله و خفیفه بر قیاس
که دانسته شد و بالمره و لا انجان است که صحیح
دانسته شد حروف ناصبه چون نون یعد نون یعد
نون یعد و تا آخر مجهول ماضی وعد و عدو
تا آخر مجهول مستقبل یوعد یوعدان یوعدون
یوعدون تا آخر وادان یس عد زیم که کسره یقتاد
اسم فاعل و اعد و اعدان و عدون تا آخر اسم
مفعول موعود موعودان موعودون تا آخر
فصل مثال یای از باب فعل یفعل المیسر قاربا
یسر یسر و تا آخر مستقبل معلوم یسر

۱۰۷۷



قل قولاً قولوا تا آخر قل در اصل اقول بود
ماخوذ از تقول ختمه بر او و ثقیل بما قبل دارند
اقول واو بالتقاء ساکنین بیفتاد اقل شد
جکت قاف از همزه وصل مستغنی شدند
همزه بیفتاد قل شد و تر رسد که کوی قل
از تقول ماخوذ است چون تا انداخته شد و
لام بوقفی ساکن شد واو بالتقاء ساکنین بیفتاد
قل شد امر غایب معلوم لیقل لیقولاً لیقولوا
لتقل لتقولاً لیقلن فی لایقل لایقولاً لایقولوا
لا تقل لا تقولاً لا یقلن امر حاضر معلوم بنون
ثقیله قولن قولاً خلتان خفیفة قولن قولن
قولن امر غایب لیقولن لیقولن لایقولن ل
لتقولن لتقولن لیقلن خفیفة لیقولن لیقولن
لیقولن در فی لایقولن لایقولن لایقولن
تا آخر خفیفة لایقولن لایقولن لایقولن واویاز

قلب بالف درند ری شد ری یا بر اصل خود
است و قد در اصل و میو یا حرکت بوز و میا
قبل مفتوح بالف کردند یا بالتقاء ساکنین بیفتاد
بعوضه رعین بر اصل خود است ماضی
مجهول ساری در میار و مؤ تا آخر مستقبل
یساری بر میان یس موند تری تر میان تر
تر می تر میان تر موند تر میان تر میان تر
ادی تری واحد مؤنث جانب و جمع و
در صورت یکسانند لیکن جمع و بی بر اصل
خود است و وزن او تفعیل است و واحد
در اصل تر می بین بود کسر بر یا ثقیل بود
انداختن یای که لام الفعل است بیفتاد تر بین
شد بر وزن تفعیل و وجه ناصبه در اید کوی
کن بر وزن یس میان یس میو تا آخر و بنونها
عوضه رفع در اصل امثله ختمه ساکنین کردند چون

تا آخر مجهول ماضی خُشی خُشیا خُشوا تا آخر مستقبل
 معلوم بخشیش چون برضی مستقبل مجهول بخشیش چون
 برضی **اصغر** از باب فعل یفعل للمخوّه والرّخاوه
 مست شدن ماضی معلوم رخود رخا رخا تا آخر مستقبل
 بر خور بخوان بر خون تا اخرج مذکر مؤنث و بر صوت
 یکسانند و بر تقدیر مختلف و جمع مذکر بر خون بود
 و جمع مؤنث بر اصل خود است مانند تفعل است مجهول
 ماضی وخی وخیاً وخی در اصل و خوب بود و او
 از بر اکثر ما قبل یا باشد وخی شد تا آخر مجهول
 مستقبل یوخی یرخیان بر خون تا آخر **باصغر**
 از باب فعل یفعل التّی جهل یندک الرّعیة والرّعی
 نگاه داشته ماضی معلوم ری رعیا رعوا تا آخر
 مستقبل بر ری تا آخر امر حاضر از رضی ارض
 ارضیا از رضوا نون ثقیله از ضیون ارضیان این
 ضیون تا آخر نون خفیفه ارضین ارضون از

دبر

دبر همین قیاس اخش اخشیا اخشو و اربع اربعیا
 اربعوا امر حاضر از ترخو اربعون اربع اسم فاعل
 راض و خاش و راع و راع و راع بر قیاس راع و راع اسم
 مفعول مرضی و مخشی و مصرعی و مصرعی ناقص
 از باب فعل یفعل ینامه **لیف** مفروق از سه
 باب آید اول از باب فعل یفعل الوقایة نگاه داشتن
 ماضی معلوم وقی و قیا و قو وقت و قتا و قین قتا
 تا آخر بر قیاس ری ماضی مجهول وقی و قیا و قوا
 بر قیاس ری مستقبل معلوم یقی یقیان یقون تا آخر
 اصل یقی یوقی بود و افتاد چنانکه در بعد و ضمّه
 یا افتاد چنانکه در میری پس حکم و او وی حکم و
 مثالست و حکم یای وی حکم یای ناقص و چون ناصیه
 در آید کو بی لن یقی لن یقیان یقو و لکن جازمه
 در آید کو بی لم یقی اسم فاعل یقی و قیا و قوا و قون
 تا آخر اسم مفعول موقی یوم مصرعی امر حاضر

یا قیاقوقی قیاقین اصل ق اوئی بود چو او وار در
 مضارع انداختند اینجا مناسب است آن نیز اختیاری
 ای طویا که لام الفعل بود بوقی ببقیاد اوقی الحاصل
 قالی از هزه وصل مستغنی بشدند و هزه را چه
 شد توک ثقیله قین تا اخر تون خفیفه قین فن
 فن دریم از باب فعل یفعل الهمی سوز شدن
 سم ستور ماضی معلوم وجی وجیا و جوتا
 بر قیاس رضی رضیا رضوا مستقبل معلوم
 بر قیاس رضی رضیا رضوا مستقبل معلوم
 ایچیا ایچین تون تاکید ثقیله ایچین ایچیان افیه
 ایچین بر قیاس ارضین ارضیان ارضین تون
 ایچین ایچین ایچین بر قیاس ارضین اسم فاعل
 واج چون لیم اسم مفعول موجی چون سیم
 از باب فعل یفعل الی نذریک شدن ماضی
 معلوم وکی ولیا و لوا چون رضی رضیان
 مستقبل

مستقبل یلی یلیان تون تا اخر چون یقی یقیان تون
 مستقبل یولی یولیان تون تا اخر
لیف مقرون از رو باب اصله اول فعل
 یفعل الطویا بر سوزیدن ماضی معلوم طویا
 طویا طویا چوسمی ر مبار موا مستقبل بطوی
 چون یرمی اسم ماضی اطوی چون اسم طوی چون لم
 اسم مفعول مطوی چون ماضی ویم از باب
 فعل یفعل الطوی که سوزیدن ماضی
 معلوم طویا طویا طویا چون رضی مستقبل بطوی
 بر قیاس یرضی اسم ماضی اطوی چون ارضی اسم
 فاعل طوی چون رضی اسم مفعول مطوی
افاء از باب فعل یفعل الی ماضی
 ماضی معلوم امر امری و مستقبل معلوم
 یا ص یا صان یا صان چنانکه در صحیح و الفیقه
 شد ماضی یقول امر مستقبل معلوم یقول

یومران یومرون چنانکه در صحیح دانسته شد ماضی مجهول
أمر أمرًا أمرًا واستقبل مجرول یومس یومران یومرون
امر حاضر أمرًا أمرًا وأمرًا وأمرًا أمرًا أمرًا
امرًا أمرًا بود در هجرت جمع شدن اول مضوم و تانی ساکن
دوم با او تثنی و اکل اول مکسوم باشد دوم بیانشود
چنانکه در تمام حاضر ادب یاد ب کوی اید ب و اکتس اول
باشد دوم بالف شود چنانکه کوی الصه اصلش او موه
بود **مضوع** و **تثنی** صحیح الزم بآنک بشی که در آن زمان
بند چون ضرب و ضرب **مضوع** الام الهنا بکولیدن
طعام هنا هنا نتج جمع ههنا ههنا چون ضرب و ضرب
مضوع الام اجوف جابجی اسم فاعل جابجی
مفطور جوی امر حاضر جی فی لایحی **مضوع** الام
الایمان آمدن آمد یاتی جمله بی نیمی و در امر
کوی ایت هیه بیا باشد **مضوع** الام مثال
الوعد لیده در کور که آن و در یا کد چون در

مضوع

مضوع العین لیف مفروق الموی وعاء که در آن وای
یای چون نوقی بقی **مضوع** الاما لیف مفروق الا
وی جای که فتن او ای یادی چون گوی بطوی
مضوع مضاعف حکم مضاعف تانی پس نمود
همه باب بی قیاس ان باب باشد **مضاعف**
المد کشیدن ماضی معلوم مد ملامد و امدت
مد تاملدن اصل مد مد بود در وصف آنیک
جنس در یک کلمه تقیل بود اول را ساکن کردند
در ثانی ادغام کردند مد شد و در **مضوع** الام
تا آخر چون مال دوم ساکن بود و بسکون لازم ادغام
ممکن نبود از این جهت بهر حال خود باقی ماندند
در مستقبل حمد حمد ان حمد و اصل حمد حمد
بود هکت مال اول در محل ثانیا ادغام کردند
حمد شد و در حمد و حمد و حمد که ادغام ممکن
نبود چنانکه در سر مد که معلوم شد مجهول

مضوع مضاعف تانی پس نمود

علائقه

یعنی استاییدن و مکان استاییدن و زمان استاییدن
 و از یفعل نیز چنین اید بر وزن مفعول یفتح عین و
 چند کلمه و زمان بروزن مفعول یفتح عین
 چون مطلع از طلع یطلع و مشرق از شرق
 یشرق و مسجد و منبت و حجر ز و فسق و
 مسقط و منسک و در سایرین هم نیز فتح جایز است
 و از یفعل مصدر می بر وزن مفعول اید و مکان و
 زمان مفعول چون جلس و مجلس و از ناقص
 هم مفعول اید و از مثال نیز مطلقا مفعول اید و
 هیچ چه نه چنین باشد بنام بود بدانکه مفعول
 و مفعله و مفعول برای الت بود چون خبط
 و مغر و مفتاح و فعله برای مرفوع بود چون ضرب
 و فعل برای عیانت فعل باشد چون جلست
 جلست و فعلیه برای مفعول بود چون اکل
 و لقمه و فعاله از برای پیشی بود که از فعل

اسم مکان
 فعل
 اسم زمان و هم
 از یفعل از مثال اید
 از یفعل از صیغ و کس
 فعل تشعیر از این و در
 فعل تشعیر
 فعل تشعیر
 اسم مکان که باله
 فعل و مفعول و مفعول

مذمذمذ و تاخر مجول مستقبل یجد جذان عدو
 تاخر امر حاضر مذمذ مذمذ امد ز مذمذ و تاخر
 در سفر مذمذ که چهار وجه جایز است و در سابق
 یک وجه است و در سفر و غایب امر و بی وجه
 چهار وجه جایز است و بضاعف این سه باب امر
 اید فعل یفعل چنانکه گذشت و فعل یفعل چون
 الفل و کس یختن فسی یفسد و فعل یفعل البر یلوی
 کس دن چون بسیدی و در امر و اخوات او این
 دو باب سه وجه جایز است در یو که ضمه ان بر
 موافقت عین سا قطه کس دیدن نون ثقیله مکان
 مذمذ مذمذ مذمذ مذمذ امد و نون خفیه
 مذمذ مذمذ مذمذ اسم فاعله ما ذمذ مذمذ مذمذ
 تاخر اسم مفعول مذمذ و چون مفعول یفعل
 بدانکه مصدر می بر وزن مکان و مکان در فعل
 مذمذ می اید یفعل مفعول اید چون مشرب

مذمذ
 مذمذ

ما قبل یا باشد ایعاد شد ماضی معلوم اوعد
 اوعد اوعد و تا آخر مجهول ماضی اوعد تا آخر
 اسم فاعل موعِد تا آخر اسم مفعول موعِد تا آخر
مثال یا فی الايسار تو انگر شد ماضی اليسار يسر
 اليسر و تا آخر مستقبل يوسر اسم فاعل مؤسس
 اسم مفعول موسر تا آخر یای ساکن بجهة ضمه
 ما قبل بواو شده و و ای الاقامة بیای دا
 ماضی قام اقام اقاموا تا آخر اصل اقام اقوم
 و او متحرك و ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت
 و او ساکن و ما قبله د ا دیم و او متحرك الاصل ما قبله
 المفتوح بالف شد اقام شد و در اقون تا آخر
 الف بالتقاء ساکنین بیفتاد مستقبل معلوم
 بهمیم یقیمان یقیمون تا آخر اصل یقیم تقوم بود
 کسر و او ساکن و ما قبلش نقل کسر دیم و او ساکن شد
 و ما قبلش مکسور قلب بیا کردند یقیم شد

و در یقیم

و در یقیم و یقیم یا بالتقاء ساکنین بیفتاد
 امر حاضر اقم اقیما اقیما و در اقن یا بالتقاء سا
 کنین بیفتاد نون تاکید ثقیله اقیمن اقیمان اقیمن
 اقیمن اقیمان اقیمان نون خفیفه اقیمن اقیمن
 اقیمن اسم فاعل مقیم تا آخر اصل مقیم مقوم
 بود نقل حرکت و او ساکن و ما قبلش نقل شد و او
 متحرك الاصل ما قبله المكسور بیاشد مقیم شد
 اسم مفعول مقوم مقوم بود حرکت و او ساکن
 نقل شده و او متحرك الاصل ما قبله مفتوح
 قلب بالف کرده اند مقام شده فی لا یقیم لا یقیم
 لا یقیموا تا آخر مجد لم یقیم تا آخر نفی واستفهام
 لا یقیم و هل یقیم تا آخر واقامة در اصل ا
 قول ما بود بر وزن افعال افتح و او ساکن
 قبلش دادند و او بالتقاء ساکنین بیفتاد
 اقاما شد تالی عارضی در اصلش قائم شد

اوج یا بی لاطار پرا نیدن اطار یطیر اطار
 اطار یطیر اطار **یا اوج** الارضاء خشنود نیدن
 ارضی یرضی ارضاء مرضی المرضی ارض نون
 تاکید ثقیله ارضین تا ارض نون خفیفه ارضین
 ارضن ارضن و اصل ارضاء ارضیا بود یا واقع
 بعد از الف زائد منقلب شد بشره و چین است
 حال او و یایی که در احس بعد از الف زاید
 واقع شوند چون کسا و سر داء **لصفت** مقرون
 الاهوی قصد کردن اهوی طهوی اهواء الم
 المهوری المهوری اهولا تهو **لصفت** مضروف
 الاحاسوده کردن سم ستور اوچی بوجی
 ایچاء الموحی الموحی اوج لاجوج **مصاعف** الا
 حباب دوست داشتن احب یحب المحب
 احب احب اسب لاجب لاجب لاجب

سبحان الله

عوض الف الف الايمان بکس ویده ند و این کس دینند
 امن یومن ایمانا ایمانا در صلء مانا بود در
 جمع شدند دویم ساکن و اول مکسوس واجب
 قلب دویم بیاو در امن بالف کس دند و در امن
 بوا و جنانکه در ما تقدم معلوم شد و در یون
 دمومن و مؤمن قلب بشره بوا و جایز است امر
 حاضر امن امن امن تا ارض نون تاکید ثقیله
 امن امن امن تا ارض نون خفیفه امن امن امن
امین باب تفعیل این باب برای تکثیر باشد
 چون فتح الباب و فتح الابواب و مات المال و ق
 تنال الاموال و از برای مبالغه نیز باشد چون صحیح
 هویدا شد صحیح ینک هویدا شد و لذیذی تعدیه
 نیز باشد چون فرح زید و فرحته و زبرای
 نسبت آید چون فرحته و کفرته و مصدر این باب
 بسوزن تفعیل و بسوزن فعال آید مثل

عوب

قولته عالی و کذبوا یا ایها الذی یؤمنون تفعله نیز آید
چون بصیرت و قولان نیز آید چو سلام و کلام و طبع
حج و مثال و اجوف و مضاعف این باب بر یک قیاس باشد
چون کرم و وعد و وجد و قول و مدت ناقص چون
یا ما نفعه باشد و یا
مقل قول شاعر نثری دلخواه نیز آید تا کما نثری شمله
صیبا و معوز هر باب مثل او باب است چنانکه در
نسه شد و ایف مفروق و مقرون حکم ناقص
داند چون وصی یوصی توصیة و طوی بطوی
تطویة **باب مفاعله** اصل این باب آنست که میان
دو کس باشد یعنی هر یک یاد کس همان کند که بود
یکری باوی کند لکن یکی در لفظ فاعل باشد و دیگری
مفعول و بحسب معنی هر یک فاعل و مفعول باشند
چون ضارب زید عمر او شاید که بین ایشان
باشد چون سافرت و عاقبت اللص و مصدر این

این باب مفاعله و فاعل و مفعول

این باب مفاعله و فاعل و مفعول باشد چون فاعل
یقاتل مقاتلة و قتالاً و قاتلاً و مقاتلاً و اجوف
باب بر یک قیاس آید چون ضارب و واعد و قاول
ناقص المرماة یعنی انداختند بایکدیگر و امی بر ای
دام لا ترام المرای المرای ایف چون ناقص و معوز
چون صحیح و غیره **باب است الفاعل** المجانب بالکسر و دست
داشته حاجت یجاب یجوب ماضی حویث مجرور و مستقبل **باب**
یجاب اصل یجاب معلوم یجاب بود اصل مجرور
یجاب بعد از ادغام هر دو یکسان شدن الا
در جمع مؤنث و همچنین اسم فاعل و مفعول یک
صورتند در لفظ چون یجاب که اصل فاعل است
و اصل مفعول یجاب بود امر حاضر حاجت
حایت حایب الاحتاد الاحتاب الاحتاب
باب افعال این باب مطاوع فعل باشد چون
جمعتهم فاجتمع و نشته فانتشر و بین

باب

اشنین باشد یعنی تفاعل چون اختصم زید عمل
 وبعنی فعل باشد چون جذب و اجتناب **مثال**
 واوی الا تهاب همه قبول کردن آتیه اصل
 او تهاب و اورا تا تا کرد و نگو تا او در تمام
 کردن و گاه باشد که گویند **یا تعد یا تعد** ایتعداد
مثال یا ای الله یسئ اسئال **مرفوع** ووی الاجتیاب
 قطع بیان کردن اجتناب یجتاب اسم فاعل اسم
 مفعول یجتاب لکن اسم فاعل مجتوب اسم مفعول
 مجتوب امر حاضر اجتناب اجتنابا اجتنابا وید
 تثنیه و جمع لفظ ماضی و امر بهم مشتبه شد
 ولیکن اصل ماضی اجتوبا و اصل امر اجتوبا
 اجتناب اصل اجتوب بود کس و اورا عاقبت
 دادند بعد از سلب حرکت عاقبت و او پایا
مف یا ای الاختیار برکن بدنه ماضی معلوم اجتناب
 مستقبل یجتار مجهول ماضی اختیر اصل

اختیر

اختیر بود کس یا با قبل نقل کردن بعد از سلب
 مابعد اختیر شد مجهول مضارع یجتار اسم فاعل و
 یجتار **مافعی** الاجتیار برکن بدنه اجتناب یجتی
 اجتناب لا یجتیب الامتداد کشیدن امتداد یجتاد
 امر حاضر امتداد امتداد ماضی یجتی بدین قیاس
باب انفعالین باب متعدی نباشد و طارح
 فعل باشد چون کسرتا فانکس و شاید که طارح
 افعال باشد چون از عتبه فانزعج الانتقاد را مشد
 انتقاد انتقاد انتقاد انتقاد انتقاد انتقاد
 مجهول بنا کنه کوئی انقید در اصل انقود بود
 مستقبل یفتاد **مافعی** واوی الانی استود
 شدن انی یعنی تا اخر المنی المنی انی
 و بر این قیاس بود بانی **مف** مقرون
 الانزوی کوش که فتح چون انزوی یزوی
 منزوا انزوا **مف** الانصاب و یخته شد

بسی قبول برکن

۱۵

انصب ينصب فهو منصب امر حاضر انصب
 انصب انصب في لا ينصب لا ينصب
باب استفعال اين باب برای طلب فعل باشد چون
 استكتب واستخرج و شاید که برای انتقال باشد از جا
 جالی چون استخرج الطین واستنوق الجمل و شاید که
 بمعنى اعتقاد اید چون استکبر واستعجب **تکلم**
 الا استجاب سزاوار شدن چیزی استوجب
 استجاب با هو مستوجب و ذاك مستوجب
 الاستقام پای داشتن استقام يستقيم المستقيم
 المستقام بر قیاس اقام یقیم اقامة **ناقص** الا
 استجاء همه زدند استجی یستجی المستجی المستجی
الف مقرون الاستجاء زنده شدن استجی
 یستجی للمستجی المستجی استجی لا یستجی و شاید
 که کو بی استجی یستجی هو مستج و ذاك مستج
 استج لا یستج و درسی جایز است که ادغام کنند

چون

چون حی حیوا و مستقبل این باب را مدغم نیافتند
مضارع الاستجاب قام شدن کار استجاب
 لستجاب استجابا امر حاضر استجاب استجاب
 لا یستجاب **باب** تعقل این باب و طوارح فعل باشد
 چون قطعته فتقطع و یعنی تکلف و نیست
 چه تکلم و ترهد و یعنی مهلت اید چون تجع و اگر
 در مستقبل باب تعقل و تفاعل دو تاجع شود
 جایز است که یکی را ییندازند چون تنزل الالکة
 و تراود عن کفهمیر **ناقص** التمنی ارن و مند شدن
 تمنی یعنی تمنیاً اصل مصدر تمنیاً بود ضمیر لاجمة
 بایکسر که درند اسم فاعل تمنی اسم مفعول تمنی
 جذف یکنامض **تجب** یجب تجبیا التجب
 لخب بر قیاس صحیح **باب** تفاعل اصل این باب آن
 است که میان دو کس یا بیشتر باشد چون مفاعله
 لکن مجموع اینجا حسب صورت فاعل باشد

تصانیف

چون تصنا رب زید عمر و مفاعله حسب صورت
یکی فاعل باشد و دیگری مفعول چنانکه گفته شد
و شاید که بمعنی اظهار چیز طلبید که این چیز نباشد
چون تجاهل و تماخض و بمعنی افعل اید چون نسأ
و معنی استسقط قال الله تعالی نسأ قط علیک و طلباً
جینیئاً ای استسقط و طلباً جینیئاً **افض التصابی**
بازی کرده تصابی ی تصابی تصابیا در اصل تصاب
بیابورضه در مصدر بکسر بدل کرده چنانکه باب
تفعل المتصابی المتصابی تصاب لا تصاب
مصغف الثجاب یکدیگر را دوست داشتن خجاب
تجاب فهو متجاب تجاب تجاب لا تجاب
لا تجاب لا تجاب **فصل** بلدانکه قادر باب تفعل
و تفاعل هر گاه که یکی از این یازده صورت که تا و تا
و بدل زال و زا و سین و شین و صاد و ضاد و طا
و ظار و باشد که تا و تا و تا از جنس فاکر باشند و تا

تجاب در اصل
تجابی مع
مصرف

کنند

طهر
ب
۱۶

کنند و در فارغ نم کنند و هر جا که اول ساکن باشد
هنر و وصل در آورد پس در نقطه یه طبق
هو متطهر و ذاک متطهر و در تدارک یتلک
تد انکافو متدارک و ذاک متدارک و کوی اذار
ید ارك ادرسکافو مدارک و ذاک مدارک و
قله مجید امه المزمل والمدثر و زینت فادان
و تراوس عن کفهم و باین قیاس بود ارب
یرب اترا با و اتابع یتابع انا بعد و اتبت یتبت
اتبتا و اتاقل یتاقل انا قل و ادرش یدر ادرش
و اذاک چنانکه گذشت اذک یدک اذاک
و اذاج یداج اذاج و از قد یومل اذملا
و اذور یداور اذور و اسرع یتسرع اسرع
و اشاع یشاع اشاع و اصعد یتصعد اصعد
و اصاعل یتصاعل اصاعل و اصیح یتصح اصیح
و اصاعن یتصاعن اصاعن و اصغر چنانکه

اطهر لا تطهر

تصانیف

در صفت کلماتی که در این کتاب
و در این کتاب کلماتی که در این کتاب
طبعه کاتبه

و اطراف بطابق اطابقا و اطرف یظرف اطرفا
و اطراف یظاهر اطاهر و بد آنکه عین در باب
افعال چه از این حرف مدکور باشد و در اینست که
تا افعال را ساکن سازند و در عین افعال کنند
پس در ساکن جمع شود فای قای بعضی حرکت تا فای
افند و در ساختن مختص اختصا مافو مختص و فای
مختص چنین گویند خضم خضم و خضاما فو مختص
و ناک خضم خضم لا خضم و بعضی فای بکسر حرکت
دهند گویند خضم خضم فو مختص و ذالک خضم خضم
لا خضم هزه و ضد بیفتاد بری حرکت باب افعال
احسن بحر احسن و افو بحر و ذالک بحر احسن احسن بحر
ش لا بحر لا بحر لا بحر و باب افعال احسن
بحر احسن و افو بحر و ذالک بحر احسن احسن بحر
احسن بحر لا بحر لا بحر لا بحر در باب فعل
در صحت بد صحت در صحت و در صحت بد صحت

و ناک

و ذالک مد صحت و صحت لا تد صحت **باب** تفعل تد صحت
یتد صحت تد صحت و صحت تد صحت و ذالک تد صحت تد
صحت لا تد صحت **باب** افعل لا افعل صحت صحت
افعل صحت صحت و ذالک صحت صحت صحت صحت لا
صحت صحت **باب** افعل لا افعل صحت صحت افعل صحت
فو صحت و ذالک صحت صحت صحت صحت افعل
افعل صحت لا افعل صحت لا افعل صحت لا افعل صحت
بد آنکه افعل صحت در مد بد صحت امه است چون
یفع صحت افعل صحت سا که حرف اولی
فعل است افعل صحت امه افعل صحت جلودا
جلودا امه چون افعل صحت یفع صحت
افعل صحت با امه اسل صحت اسل صحت اسل صحت
مجموع هزه های که در اول فعل ماضی مذید فیه
تلاقی و مذید فیه رباعی است هزه وصلست
در صحت کلام بیفتد و هزه های که در اول

در اول

مصدرها و امرها این باب ها باشد
 که هر ذوی قوه قطعست ساقط نشود در این
 در ماضی و نه در امر **فصل** بدانکه چون ذهب
 را تعدیه کنی گویی ذهب به و ذهب بجای و ذهب
 بهم و ذهب بجا و ذهب بجای و ذهب بجهنم و ذهب
 بک و ذهب بکما و ذهب بکم و ذهب بک ذهب
 بکما ذهب بکن و ذهب بی و ذهب بنا و در اسم
 مفعول گویی مذ هوب به مذ هوب بجا مذ هوب
 بجهنم مذ هوب بجهنم مذ هوب بجهنم مذ هوب
 مذ هوب بک مذ هوب بکما مذ هوب بکم مذ
 بکما مذ هوب بکما مذ هوب بکن مذ هوب
 بی مذ هوب بنا **انکه** الف فاعل و سین
 مستفعال گاه باشند که فعل لازم را مستعدی
 سازند چون ساز زین و سابرته و خرج زید
 تیار از تهر و الله اعلم **استخرج** چه
 فی يوم الجمعه ۱۲۱۲

مصدرها و امرها این باب ها باشد
 که هر ذوی قوه قطعست ساقط نشود در این
 در ماضی و نه در امر فصل بدانکه چون ذهب
 را تعدیه کنی گویی ذهب به و ذهب بجای و ذهب
 بهم و ذهب بجا و ذهب بجای و ذهب بجهنم و ذهب
 بک و ذهب بکما و ذهب بکم و ذهب بک ذهب
 بکما ذهب بکن و ذهب بی و ذهب بنا و در اسم
 مفعول گویی مذ هوب به مذ هوب بجا مذ هوب
 بجهنم مذ هوب بجهنم مذ هوب بجهنم مذ هوب
 مذ هوب بک مذ هوب بکما مذ هوب بکم مذ
 بکما مذ هوب بکما مذ هوب بکن مذ هوب
 بی مذ هوب بنا انکه الف فاعل و سین
 مستفعال گاه باشند که فعل لازم را مستعدی
 سازند چون ساز زین و سابرته و خرج زید
 تیار از تهر و الله اعلم استخراج چه
 فی يوم الجمعه ۱۲۱۲

هد کتاب بسم الله الرحمن الرحیم **صرف ماضی**
 صرف اللسان نحو شانه او
 و عطف البیان علی نعت خاتم النبیا

تقسیم کلمه باسم و فعل و صرف

کلمات عرب سه قسم بود
 نامشان صرف و فعل نام بود
 همی بالله اقسام ایضا زید
 جمل و ند می خورد سوکتند
 اقسام فعل و الله اسم شکر
 پای داخل بر الله آمد
در بیان آنچه کلام عرب بدانند
 فاعل انکه لام
 هر چه اندر مقابل اینهاست
 صرف اطلاق است با تو اقم را
 و انکه با همی یک برابر نیست
 زایدش دان که چیزی دیگر نیست
 کما بود پنج حرف یا چهار
 لام و کن بقدران تکسر او
 و آنچه باشند زیاده در موزون
 میکان اثر بعینه افش و الله

تقسیم اسم و فعل بحرف و بی حرف

هر یک که در اسم و فعل بی حرف
 از چهار حرف برون مدار و مدید

چونست زانی خرد ان کلمه که خرد و فتن بود اصول
 هر چه حرف در آن بر اصل فرزند در حساب سزید خواهد بود

تقسیم فعل ثلاثی در بیانی و تقسیم اسم ثلاثی در بیانی و تقاسیم
 حرفهای اصول وقت شمار گاه در فعل سه است و گاه چهار
 لیک در اسم پلش معنی سنج میرسد حرفهای اصل پنج
 چون سه حرفی بود ثلاثی در چهار حرفی بود رباعی چون
 پنج حرفی بود از این تعبیر بخواجه کند صدغیر کبیری

در بیان آنچه با معانی ثلاثی چه است در اسم
 قسم اسم ای بعقل و فهم علم چون ثلاثی بود مجزئ هر
 مراد به بنای مختلف است فرس و فلس خبر و پس کتفا
 عضله است و ابل چه نقل و عنقب هر دانه عنقب در ک مطلب

در بیان آنچه با معانی رباعی چه است در اسم
 در رباعیست اسم پنج بنی که از این معنی نرفته نه کاست
 جعفر در هم در کس بر سن پس متصل است از پنج از برکن

در بیان اسمها رباعی چه است

توضیح
 در رباعیست اسم پنج بنی
 جعفر در هم در کس بر سن
 پس متصل است از پنج از برکن

۲۴

شد خاسی چهار صیغه در
 چشمش پس قد عمل و قر طعب

در بیان الکتباهای اسم مزیدیه بسیار است اما در خاسی چه
 صیغتهای مزیدیه بسیار است
 در خاسی نیامده است کسکه
 قرطبو سست و پس خبر

ابواب ثلاثی هر چه در فعل
 چون ثلاثی است فعل هادی
 فعل یفعل است و پس یفعل
 فعل یفعل است و یفعل

ابواب ثلاثی در اسم
 و در مزیدیه است جمله باب است
 باب افعال و بعد از آن
 ما ضمایع سه باب را هر کس
 آنچه باشد در ک دو حرفی

که از الفا سبب جمله است خست
 یادگیرش که صعب آمد

در بیان الکتباهای اسم مزیدیه بسیار است اما در خاسی چه
 نظم آن در ضبط دشوار است
 عرض فوط و قبعتی و دیگر
 بعد از آن چند ریس بی قبل

ابواب ثلاثی هر چه در فعل
 که بود در خبر آن تیشتر باب
 باز یفعل ضبط آن نه
 فعل چون نشود یفعل

ابواب ثلاثی در اسم
 است باب
 و ذی آن حقا علیه ی قبل
 حرف زاید یکی شناسند
 افتعال تقعال و آن الون

افعال و فعل
 است باب
 و ذی آن حقا علیه ی قبل
 حرف زاید یکی شناسند
 افتعال تقعال و آن الون

افعال و فعل
 است باب
 و ذی آن حقا علیه ی قبل
 حرف زاید یکی شناسند
 افتعال تقعال و آن الون

هست هموزفا چون باشد فاش
 که بود عین همزه یا خود لام
 در ثلاثی مضاعف از ادان
 در رباعی مضاعف از ادان
 فا و لام نخست ان بیقین
 هر چه باشد و وی این اقسام

همزه مذکور در برابر فاش
 هست هموز عین و لام شام
 که بود عین و لام ان یکسان
 که نماید تر بوقت شمار
 متجانس چون عین و لام
 سام است و صحیح و اسرار نام

در بیان صفت و کیفیت چهار وجهی

مصدر است اسم اگر در
 صافیان مصدر که یافته اند
 چه اماضی و چه مستقبل
 بعد از ان اسم فاعل و مفعول
 بعد از ان اسم الت است زمانا
 در ثلاثی مجرد سالم

اضرفار سیش ون یاتن
 زانبا ما بسی شکافته اند
 محذوف و نقی امر و نقی مقبل
 که بود همچو قاتل و مقبول
 اسم تفضیل باز اسم مکار
 شیش بود بایضای ان

باب فعل یفعل بفتح الفاضی و ضمها العین فی المستقبل

پس فعل تفاعل دیگر
 حرف زاید شده ان و استفعال

چون بیان مجرد است اینجا
 در متعینش بیان فعل دان
 و در نامکنی درل فعل اول

حرف علت سه وی بود

باشد ان صیغره لغب مفضل بعد بر تو سازم مفضلای مثل
 در لغت داده شود و در اصله کلمه را گویند
 حرف علی چون جای و ان باشد
 لقب ان مثال میباشد انان
 و در بود جای عین اجوف دان
 و در بود عین لام یافی و لام
 که بود عین لام مقسولان

نام هموزش اختیار بود

همه بنای که هر داسر بود

تفاعل دیگر
 حرف زاید شده ان و استفعال
 چون بیان مجرد است اینجا
 در متعینش بیان فعل دان
 و در نامکنی درل فعل اول

باشد ان صیغره لغب مفضل بعد بر تو سازم مفضلای مثل
 در لغت داده شود و در اصله کلمه را گویند
 حرف علی چون جای و ان باشد
 لقب ان مثال میباشد انان
 و در بود جای عین اجوف دان
 و در بود عین لام یافی و لام
 که بود عین لام مقسولان

نام هموزش اختیار بود
 همه بنای که هر داسر بود

حکایت‌های
مخبرانه
از
مقام
مقام

التصاری که دن نصر تصار و یا ارض تصار
ماینص لن یئص لاینص انص لاتص ناصر منصو
علا صیغها در مابن افعال
چاره کونی که کنند سوا
شیش یوفکر بکارک
بیناهای مختلف مد کوس
که از خود کند رویت نفس
دو باقی بود حکایت نفس

علا صیغها و چهارده که تصار و فعل ما
نص تصار و نص تصار و نص تصار و نص تصار
نص تصار و نص تصار و نص تصار و نص تصار
نص تصار و نص تصار و نص تصار و نص تصار
نص تصار و نص تصار و نص تصار و نص تصار

علا صیغها و چهارده که تصار و فعل ما
نص تصار و نص تصار و نص تصار و نص تصار
نص تصار و نص تصار و نص تصار و نص تصار
نص تصار و نص تصار و نص تصار و نص تصار
نص تصار و نص تصار و نص تصار و نص تصار

مد معای و این

ص

تصان تصار و تصار تصار و تصار تصار و تصار تصار

صیغها و چهارده که تصار و فعل ما

لو تصار لو تصار لو تصار لو تصار لو تصار لو تصار

لو تصار لو تصار لو تصار لو تصار لو تصار لو تصار

نقی حال ماینص ماینص ماینص ماینص ماینص ماینص

ماینص ماینص ماینص ماینص ماینص ماینص

ماینص ماینص ماینص ماینص ماینص ماینص

ماینص ماینص ماینص ماینص ماینص ماینص

ماینص ماینص ماینص ماینص ماینص ماینص

نقی استقبال لن یئص لن یئص لن یئص لن یئص

لن یئص لن یئص لن یئص لن یئص لن یئص لن یئص

لن یئص لن یئص لن یئص لن یئص لن یئص لن یئص

لن یئص لن یئص لن یئص لن یئص لن یئص لن یئص

لن یئص لن یئص لن یئص لن یئص لن یئص لن یئص

لاتنصرن لاتنصرن لاتنصرن
 لاتنصرن لاتنصرن لاتنصرن
 تنص لاتنصرن لاتنصرن
 لاتنصرن لاتنصرن لاتنصرن
 خفف لاتنصرن لاتنصرن
 ناصران ناصران ناصران
 اسم مفعول منصوب منصوران منصوران منصوران
 منصوران منصوران منصوران
 بفتح العين في الماضي وكسر هاء في المستقبل الضرب زدن
 ضرب يضرب لم يضرب ما يضرب لن يضرب ليضرب
 لا يضرب اضرب لانضرب ضارب مضروب
 فعل يفعل فتح يفتح لم يفتح ما يفتح لن يفتح ليفتح لانه
 يفتح افتح لاتفتح فاتح مفتوح **باب فعل يفعل بكسر العين**
 في الماضي وفتح هاء في المستقبل العلم دانستن علم يعلم لم
 يعلم ما يعلم لن يعلم ليعلم لا يعلم اعلم لا تعلم عالم معلوم
 بار فعل

باب فعل يفعل بكسر العين في الماضي والمستقبل
 احسبان ينداشتن حسب يحسب له يحسب ما يحسب
 لن يحسب ليحسب لا يحسب احسب لا تحسب
 حاسب يحسوب **فعل يفعل بضم العين**
 الماضي والمستقبل الكرم يزكو اس شدن كرم يكرم
 لم يكرم ما يكرم لن يكرم ليكرم الكرم لا تكرم كرم
 بايعان مثال بيع بود ياد كيرش كه بز كنج بود
 ياي مفتوحه كسر لوزم واواندر بيان نشان قائم
 بر زبان كا نطق هست **فعل** واجب اند سقوطان قبل
 وري بود بعد تا و همز و نون وز عقب كسر بر هين قائم
 از برای موافقت باي **فعل** و اول حذف كن همز جاي
 فتحه يا كسر كس شود زايد صيغة كسر در با صل خود
باب فعل يفعل بفتح العين في الماضي وكسر هاء في المستقبل
 الوعد وعده كس دن وعد يعد له يعد ما يعد لن يعد
 ليعد لا يعد عدل لا يعد واعد موعود

یای ساکن که باشد از پی ضم منقلب میشود بواو الفصح
 فعل یفعل بفتح العین فی الماضي و کسر هاء فی المستقبل
 الیسر یسار یاخترن لیسر لیسر لم یلیس ما یلیس لن یلیس
 لیسر لیسر لیسر لیسر لیسر لیسر لیسر لیسر لیسر لیسر
 در یضع داشت کسر اول ضاد و او ان چونکه بعد از ان افتاد
 کسر با هم فی حلق بود ثقیل یافت با فتح لاجرم تبدیل
 فعل یفعل بفتح العین فی الماضي و المستقبل الوضح
 فهادن و ضح یضح لم یضح لم یضح لن یضح لیسح لا
 یضح ضح لا یضح و اضح موضوح

و او ساکن بیانشور مبدل کسفتد بعد کسر چون ایجل
باب فعل یفعل بکسر العین فی الماضي و فتحها فی المستقبل
 الوجل ترسیدن و جلد یوجل لم یوجل ما یوجل لن
 یوجل لیوجل لا یوجل ایجل لا یوجل و ایجل موجدول
 فعل یفعل بکسر العین فی الماضي و المستقبل الودم
 اما سیدن و دم یرم لم یرم ما یرم لن یرم لیرم یرم

دم لاترم

دم لاترم و ریم باب فعل یفعل بفتح العین و المستقبل
 الودم نشان مند شدن و سم یوسم لم یوسم ما یوسم لن یوسم

لیوسم لا یوسم او سم لا یوسم و سیم **فعل**

و او یای که از سکون عاریست وزی فتح بر زبان جاریست

چون دو ساکن فر رسند کاترین حرف العین دریم

جایز است ان چو جاب یجا کت چنین بدانکه صواب

خذ فی یک ساکن است یا حذو نیست اصلا در این سخن

فای اجوف چو عین شد محذو که بضم که بکسر شد موضو

تا بود بعد حذف در هر جا ضمه پروا که بر آید

صکات ثلث کابیان چون که بر حرفی علت اند

که بیکبار شان بیند زند که با قبل متصل سازند

باب اجوف چون در شمارند در تلافی همین چهارند

باب فعل یفعل بفتح العین فی الماضي و ضمها فی المستقبل قال

یقول لم یقل ما یقل لن یقول لیقل لا یقل قل لا یقل قال

مقول باب فعل یفعل بفتح العین فی الماضي و کسر هاء

ع

ع

ما

مل

القول کفتم

في المستقبل البيع فرضعت باع يبيع ما يبيع لم يبيع
 لن يبيع لبيع لا يبيع بع لا تبع باع مبيع باق ويكرز الكتاب
 صرف بالبت واين غير نوشته شد **فان كتاب مني يتصرف**
 بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
 اعلم ان التصريف في اللغة التغيير وفي الصناعة التحويل
 الاصل لواحد الى امثلة مختلفة بلعان مقصورة لا حصل
 الا **بما في الفعل** انما ثلاث واما رباعي وكل واحد منهما
 املحرد او من يد فيه وكل واحد منهما اما سالم او غير سالم
 وينحى بالسالم ما سلمت حسوفه الاصلية التي اقبل يا
 الفاء والعين واللام من حسوف العلة والمهزة والتضعيف
اما الثلاثي الجرد فان كان ماضيه على فعل مفتوح ا
 لعين فضا رعه على يفعل او يفعل بضم العين او
 كسر ها نحو نص نص يضرب يضرب وقد يجي على
 يفعل بفتح العين اذ كان عين فعله اولامه حسوفه
 اخلف وهي المهزة والماء والعين والحاء والعين والحاء نحو

سال

بسم الله الرحمن الرحيم
 اعلم ان التصريف في اللغة التغيير وفي الصناعة التحويل
 الاصل لواحد الى امثلة مختلفة بلعان مقصورة لا حصل
 الا بما في الفعل انما ثلاث واما رباعي وكل واحد منهما
 املحرد او من يد فيه وكل واحد منهما اما سالم او غير سالم
 وينحى بالسالم ما سلمت حسوفه الاصلية التي اقبل يا
 الفاء والعين واللام من حسوف العلة والمهزة والتضعيف
 اما الثلاثي الجرد فان كان ماضيه على فعل مفتوح ا
 لعين فضا رعه على يفعل او يفعل بضم العين او
 كسر ها نحو نص نص يضرب يضرب وقد يجي على
 يفعل بفتح العين اذ كان عين فعله اولامه حسوفه
 اخلف وهي المهزة والماء والعين والحاء والعين والحاء نحو

سال يسال ومنع يمنع وابي يابي شاذ وان كان على فعل
 مكسورا لعين فضا رعه على يفعل بفتح العين نحو
 علم يعلم الا ما شذ من نحو حسب بحسب واخواته وان
 كان على فعل مضموم العين فضا رعه على يفعل بالضم
 نحو حسن يحسن **اما الثلاثي** الجرد فهو فعل كد صرح راحة
 ودحرجا **اما الثلاثي** المزيد فيه فهو على ثلاثة اقسام
الاول ما كان ماضيه على اربعة احرف كالفعل نحو كرم
 اكرم ما وفعل نحو فصح يفرح تفرح وتفرحة وفراحا
 وفاعل نحو قاتل مقاتلة وقتلاه **والثاني** ما كان ماضيه على
 خمسة احرف اما اوله التاء مثل تفعل نحو تكسر تكسر و
 تفاعل نحو تباعد تباعد واما اوله الهزة مثل انفعل نحو
 انقطع انقطع اعاء وتعل نحو اجتمع اجتماعا وافعل نحو
 احمرا **والثالث** ما كان ماضيه على ستة احرف مثل
 استفعل نحو استخرج استخراجا وفعل نحو احار ا
 احمرا وفاعل نحو عشوشب اعشيشنا با وفاعل

مجد
 مجد
 مجد

اجلوز اجلوا اذا وافعللل نحو اقنسس اقنسا سا
 وافعللى نحو اسلقى اسلقا **اما التبايع** المزيدي فيه فامثله
 كقوله تفعلل كسد حرج تد حرجا وافعللل كاح حجم
 احرجاما وافعلل كاقشعر اقشعرا **ان تبييه** **الفتوح**
 اما متعد وهو الذي يتعدى من الفاعل الى المفعول به
 كقولك ضربت زيدا ويسمى ايضا واقعا وجا وزا **واما**
 متعد وهو الذي لا يتجاوز من الفاعل الى المفعول به
 كقولك حسن زيد ويسمى لازما وغير واقع وتعد
 في الثلاثي المجرى بتضعيف لعين او بالهمزة كقولك فت
 زيدا واجلسا **او مجر في بحر** في كل نحو هبت بزيدا
 وانطلقت به **فصل** في امثلة تصريف هذه الافعال
الماضي فهو الفعل الذي دل على معنى وجب في الزمان
 الماضي **فاللبنى** للفاعل منه ساكن اوله مفتوحا
 او كان اول متحرك منه مفتوحا مثال نصر نصر
 نصرت نصرت نصرت **نصرت** نصرت **نصرت** نصرت



نصرت

نصرت **نصرت** نصرت نصرت **نصرت** نصرت **نصرت** نصرت
 وفعل وفاعل وفعلك وتفعلل وافعلل وانفعل واستفعل
 وافعلل وافعول وافعللل ولا تعتبر حركات الالفات
 في الالفات في الالفات فانها زائفة تثبت في الالفات وتسقط
 في اللبس **واللبنى** للمفعول منه وهو الذي لم يسم فاعله
 ما كان اوله مضموما كفعل وفعلل وافعلل وفعل
 وفعل وفعلل وفعلل **وكذا** اول متحرك منه مضموما
 نحو استفعل وهزة الوصل تتبع هذا المضموم
 في الضم وما قبل اخره يكون مكسورا ابدأ بقول نصرت زيد
 واستخرج المال **المضارع** فهو ما يكون اوله احد الزوائد
 الاربعة وهي الهمزة والتون والياء فتجمعها **انبت** **او انبت**
او نابت فالهمزة للمتكلم وحك **والنون** له اذا كان معه عين
 والياء للمخاطب مفردا او مشى او مجموعا **انبت** **انبت** كان
 او مؤنثا والمغائية المفردة ولثانها والياء للمغائب
 المذكور مفردا او مشى او مجموعا **الهمزة** **المؤنث** **المغائية**

في الغائب لا ينصل لا ينصل لا ينصل واللاخض وفي في الحاضر
لا تنصل لا تنصل لا تنصل وهكذا قياس سائر ال
مثلة **واما الكسر** بالصيغة وهو ما لا يخاض فهو جاسر
على لفظ المضارع الجزم **فان كان** ما بعده حرف المضارعة
منه متحركا فنسقط منه حرف المضارعة وتأتي بصوت
الباقي جزم وما تنفون في الامر من تدحرج تدحرج ورجعا
دحرجا الى اخره وهكذا تقول فرج وقاند وتكسر و
تباعد وتدحرج **فان كان** ساكنا فتخذف منه
حرف المضارعة وتأتي بصوت الباقي جزم وما مزيدا
في اوله هزة وصل مكسوة الا ان يكون عين المضارع
منه مضموما فيضمها تقول نص انصل انصل واللاخض
وكذا الك اضر ب **واعلم** وانقطع واجتمع واستخرج
وفتحوا هزة الكرم بناء على الاصل المرفوض فان اصل
تكرم تاكرم **واعلم** انه اذا اجتمع تا في اول مضارع
تفعل وتفاعل وتفعّل فيجوز اسباها نحو تحبب

بنا
اللاخض

بنا
اللاخض

بنا
اللاخض

بنا
اللاخض

بنا
اللاخض

وتبعه

وتتباعه وتتدحرج ويجوز حذف احدهما كما تقول
تحبب وتفاند وتدحرج وجاء في التثنية قوله تعالى
فانت له تصدى ونا سناظي وتذلل للملائكة **الله اكبر**
ومتى كان فاء افتعل صاد او ضاد او طاء او ظاء قلت
تاءه طاء فتقول في افتعل من الصلح اصطلح ومن القم
اظطم ومن القرب اضطب ومن الطرد اطرد و
وكذا لك جميع منصت فاته نحو يصطلح فهو مصطلح
وذلك مصطلح اصطلح لا تصطلح **ومتى كان** فاء
افتعل دالا او ذالا او ذاء قلت تاءه دالا فتقول في
افتعل من اللد ادراء والذك اذكس والترجرا اذ
وتلحق الفعل غير لماضي واحمال نون للتاكيد خفيفة
ساكنة وثقيلة مفتوحة الا في ما يختص به وهو
فعل الاثنين وجماعة النساء في مكسورة فيه
فتقول اذهبان للاثنيين وازهبانك للثسوة فتد
القابعدون جمع المؤنث لتفصل بين النونات ولا

الله اكبر
الله اكبر
الله اكبر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

لداخلها الخفيفة لانه يلزم النقاء الساكنين على غير حدة
فان النقاء الساكنين انما يجوز اذا كان الاول حرف ملأ
والثاني مدغما نحو دابة ويجذف من الفعل معهما النون
في الامثلة الخمسة وهي يفعلان وتفعلان ويفعلون
وتفعلون وتفعلين ويجذف واو يفعلون وتفعلون ويا
تفعلين الا اذا فتح ما قبلها نحو لا تحسبون ولا تحسبن
ولتبلون واما تدين وتفتح اخذ الفعل اذا كان فعل الوا
والواحدة الغيبة ويضم اذا كان فعل جماعة الذكور
ويكسر اذا كان فعل الواحدة المخاطبة فتقول في امر
الغائب المؤكد بالله لتون الثقيلة لينصرت لينصرت
لتنصرت لتنصرت لينصرت وبالخفيفة لينصرت لينصرت
لتنصرت وفي امر مخاطب المؤكد بالنون الثقيلة انصرت
انصرت انصرت انصرت انصرت انصرت وبالخفيفة
انصرت انصرت انصرت **وقس** على هذا نظائر **اما** اسم
الفاعل والمفعول من الثلاثي الجذر فالاكث ان يجيء

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

قوب

اسم الفاعل منه على فاعل نحو ناص ناصران ناصرون ناص
ناصران ناصران **اسم المفعول** منه على مفعول تقول منصور
منصوران منصورون الى اخره وتقول صمد ربه صمد ربه
صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد صمد
تجمع وتؤنث وتذكر التميمي فيما يتعدى بحر فالجمل الاسم
المفعول وفعل قد يجيء بمعنى الفاعل كالرحيم بمعنى الرحيم
وبمعنى المفعول كالقييل بمعنى المقتول **واما** ما زاد على الثلاث
فالمضارعة فيه ان تضع في مضارعه ميم للمضمومة مع
حرف المضارعة وتكسر ما قبل اخره في الفاعل وتفتح في
في المفعول نحو مكرم ومكرم ومدهرج ومدهرج ومستخرج
ومستخرج وكذا قياس بواق الامثلة وقد ليستوى لفظ
الفاعل والمفعول في بعض المواضع كحباب ومخاب ومخنا
ومضطر ومضطر ومضرب ومضرب ومضرب فيه ومخاب ومخا
عنه ويختلف في التقدير **فصل** الضاعف ويقال له الام
هو من الثلاثي الجذر ولما زيد فيه ما كان عينه ولامه من

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

جنس واحد كمد واعد فان اصلهما سادد واعد و
من التوابع ما كان فاءه ولامه الاولى من جنس واحد
 كذلك عينه ولامه الثانية ويقال له للطابق ايضاً
 خوزلة زلزلة وزلزلة لا **وانما** الحذف لمضاعف بالاعتدال
 لان حرف التضعيف يلحقه الابدال كقولهم املت **معنى**
 املت واحذف كما قالوا مست وظلت بفتح الفاء **كسر**
 واحست بمعنى حسست وظللت واحسست والمضارع
 يلحقه الادغام وهو ان تسكن الاول وتدسج في الثاني
 ويسمي الاول مدغماً والثاني فيه وذلك واجب في نحو مد
 عد واحد يعد وانقل ينقل واعد يعد واسود
 واسود يسود واستعد يستعد واطمان يطمأن وتماد
 يتماد **وكذا** هذه الافعال اذا بنيتها للمفعول نحو مد يد
 وكذا انظاره وفي نحو مد مصلداً وكذلك اذا اتصل
 بالفعل الفاعل الضمير او واوه او ياءه نحو ملامد واملد
 ومنتع في نحو ملامد مدنا ومددت الى مدد نون

ويمدن

ويمدن وتمدن وامدن ولا تمدن وجازل اذا
 الجازم على الفعل لو احد فان كان مكسوراً العين كيف
 او مفتوحة كيعض فتقول لم يضر ولم يعرض بك اللام و
 فتحها ولم يضر ولم يعرض وهكذا حكم يقشع ويحمر
 ويحمر وان كان العين مضموماً فيجوز الحركات الثلاث
 مع الادغام ولكنه فتقول لم يمد بحركات الدال ولم يمد
 وهكذا حكم الامر فتقول فربعض بكسر اللام وفتحها و
 اضرها واعرض ومد بحركات الدال و**تقول** في اسم
 الكل ماد مادان مادون مادة مادان مادات ومواد
 وفي اسم المفعول ممد ومكسوب **فصل المحتل** ما احدا
 حرف علة وهو الواو والالف والياء وتسمى حرفاً في المد
 والين والالف تكون منقلبة عن واو ياء والنون
 سبعة **الاول** المحتل لفاء ويقال له المثال **الثلاثة** الصحيح
 في احتمال الحركات اما الواو فتخذف من الضارع الذي
 على يفعل بكسر العين ومن مصلد الذي على فعلته و

القول

ك
ا

ح

ك

١٣٣

١٣٣

وشلم في سائر تصار يفه تقول وعد يعد عة ووسط
هو وعد وذاك موعود وعد لا تعد وكذا لك وصق عقم مقة
 فاذا ازليت كسة ما بعد ها اعيدت الواو نحو لم يعد و تثبت
 في يفعل بالفتح كوجهل يوحدل ايحل قلبت الواو هيا وسكونها
 والكسار ما قبلها فان انظمت ما قبلها عادت الواو تقول
 يا زيد ايجل تلفظ بالواو وتكتب يا الياء وتثبت في يفعل
 بالضم كوجه يوجه او وجه لا توجه وحذفت الواو
 ومن يطاوع ويسع ويضع ويقع ويدع لانها في الابدل
 يفعل بالكسر ففتح العين لحرف الكلف ومن يذم لكونه
 في معنى يدع واما تقامضى يدع وينس وحذف الفاء
 دليل على ته الياء فتثبت على كل حال من بين ويسر
 يسر ويسر ويسر وتقول في فعل من الياءي ايسر يوسر
 حذف الواو مع حذف الهزة اجاب بالكلية فهو موسر قلبت ا
 لياء والستكونها وانضمام ما قبلها وفي افتول منها ال
 يتعد اتعدا فهو متعد واتس يتس اتسار فهو متس ويقا

يتعد

يتعد يا تعدا يتعدا فهو متعد وايتس يا يتس اتسار فهو
 متس وهذا امكان موتس فيه وحكم وديود ككم عضم بعض
 وتقول ايدد كاعضم **الثاني المعتل العين** ويقال له لا
 وذو الثلاثة لكون ماضيه على ثلاثة احرف اذا اخرب عن
 نفسك فحوت وبعت **اما الثلاثة في الجز** فتقلب عينه في
 لماضيا فاسواء كان واو اوياء لتحرهما وانفتاح ما قبلها خصوصا
 وياح فان اتصل به ضمير لتكلم او الخطاب او الجمع المؤنث
 الغائبة نقل فعل من الواوي الى فعل من الياءى الى فعل
 دلالة عليها ولم يغير فعل ولا فعل اذا كانا اصليين
 ونقلت الضمة والكسرة الى الفاء وحذفت العين فتقول صا
 صانا صانوا صانت صانتا صنت الى اخره وتقول باع باعوا
 الى اخره وان نليت للفعول كسرت الفاء من الجمع فقلت صين
 واعتلا له بالتقل والقلب وبيع واعتد له بالتقل وتقول
 في المضارع يصون وبيع واعتلا لهما بالتقل ويخاف
 ويهاب واعتلاهما بالتقل والقلب ويدخل الجازم

٣١٥

فستقط العين اذا سكن ما بعده وثبت اذا تحرك فوق
 لم يصن لم يصونا لم يصونوا لم تصن لم تصونا لم تصونوا
 لم تصن لم تصونا لم تصونوا لم تصوني لم تصونوا لم تصوني
 لم اصن لم تصن وهكذا اقياس لم يبيع ولم يخف **وقس**
 عليه الا امر نحو صن صونا صونا صوني صونا صن و
 بالتاكيد صوت صوت صوت صوت صوت صوت صوت صوت
 وبيع بيعا بيعوا يبيعون وخب خابا خابا خابا خابا
 خابا خابن وبالتاكيد يبيعون وخابون **ومزيد الثالث**
 لا يعتل الا اربعة ابنية وهي اجاب يجيب اجابة واستقام
 يستقيم استقامة وانقاد ينقاد انقيادا واختار يختار
 اختيالا واذا بنيتا للمفعول فقلت اجيب يجيب واجيب
 يستقام وانقيد ينقاد واختير يختار والامر منها **جيب**
 اجيبا واستقم استقما وانقادا واختر اختارا ويصح
 قول وقول وتقول وتقاول وزين وزين وتزين وسائر
 وسائر وسوروابيض واسودوا ياحن وكذلك

بالتاكيد

١١٢

١١٣

سائر تصاريفها

١١٤

نو حسين

سائر تصاريفها **واسم الفاعل** من الثلاث في المجرى وتقلب
 عينه بالهمزة كصائن وبانع ومن المزيد فيه يعتل بما
 اعتل به المضارع كجيب ومستقيم ومنقاد **واسم المفعول**
 مجردي يعتل بالحذف والتقليل كصون ومبيع والميزان
 واومضعول عند سيبويه وعين الفعل عند ابي ١٢
 الحسن اء خصش وبنواتيم يثبتون الياء فيقولون
 مبيوع ومن المزيد فيه يعتل بالثقل والتقليل
 اعتل فعله كجيب ومستقام ومنقاد وختار

الثالث المعتل الهم ويقال له الناقص وذو الاربعة
 لكون ماضيه على اربعة احرف اذا اخرجت عن
 نفسك فالجرى تقلب لو والياء الفا اذا تحركت وا
 ففتح ما قبلها كغنا ورسى وعصا ورسى وكذلك
 الفعل لذى زاد على اربعة واسم المفعول كاعصى
 واشترى واستقصى والمعطى والمشتري **المستقصى**
 وكذا اذا لم يسم الفاعل من المضارع كقولك يعطى

١١٥

الله

١١٦

ويجزي ويرمي اما الماضي فيحذف والام منه في مثال
فعلوا مطلقا وفي مثال فعلت فعلنا اذا انفتح ما قبلها
وثبتت في غيرهما فتقول غز اغز واغزت غز تا
غز ون غز وت غز وتما غز وتم غز وت غز وتما غز وت
غز وت غز وتا وراسي رميا رموا رميت ورميت رميت
رميتا رميت رميتا رميتا رميتا رميتا رميتا ورضي
رضيا رضوا الماض وكذا الكسر وسواس ووا ووا
فحقت ما قبل وا والضم في غز واوسر موا وضمت
في رضوا وسر والان وا والضم اذا اتصل بالفعل ا
لناقص بعد حذف الام فان انفتح ما قبلها ابقى على
الفتحة وان انضم وانكسر ختم فان اصل رضوا رضوا
فنقلت ضمة الياء الى الصاد وحذفت الياء لالتقاء
الساكنين اما المضارع فيسكن الام منه في الرفع و
يخذف في الجزم ويفتح الواو والياء في النصب وثبتت
الالف ويسقط الجازم والنائب والتونات سوى

نون الجمع

نون جمع المؤنث فتقول لم يغزوا ولم يرموا ولم يرضوا
ولم يرض لم يرضيا ولم يغزوا ولم يرموا ولم يرضوا
لام الفعل في فعل الاثنين وجماعة الاثنا
ويحذف من فعل جماعة الذكور وفعل الواحدة
لمخاطبة فتقول يغز يغز وان يغز ون يغز ون يغز ون
يغز ون يغز ون يغز ون يغز ون يغز ون يغز ون يغز ون
اغز نغز واستوى فيه لفظ جماعة الذكور والاثنا
في الخطاب والغيبة جميعا لكن التقدير يختلف فون
جمع المنكر يعفون وتعفون ووزن المؤنث يفعلن و
تفعلن وتقول يرمي يرميان يرمون ترمي ترميان ترمين
يرمين ترمي ترميان ترمون ترمين ترميان ترمين
اسرى نرى واصد يرمون يرميون ففعل به ما فعل
ما فعل يرضوا وهكذا حكم كل ما كان قبل لامه مكسورا
كيدى ويناجي ويرجى وليستدي ويرعوي
ويجزي وراسي تقول يرضي يرضيان يرضون ترضي

تضيان يرضين ترضى تضيان ترضون ترضين
 تضيان ترضين ارضى ترضى وهكذا اقياس ^{يتمطى}
 ويتلصابي ويتقلسى ونظ الواحدة المؤنث في الخطا
 كلفظ اجمع في باب يرمى ويرضى والتقدم مختلفة
 فوزن الواحدة تفعيلين وتفعيئين ووزن اجمع تفععلن و
 تفععلن والامر منها اغتر اغتر واغتر واغتر واغتر واغتر
 اغترن واسم ارضيا وارضوا ارضى ارضيا اسمون وارض
 ارضيا ارضوا رضى ارضيا ارضين واذا دخلت نون
 التاكيد اعد لام المذوفة فقلت اغترن واسميين
 واسرضين واسم الفاعل منها غاز غازيان غازون
 غازية غازيتان غازيات وغوايز وكذا الكرام ورض
 واصل غاز غازو قلبت العاو ويا لتطر فهاوا تكسارها
 قبلها كما قلبت في غسرى ثم قالوا غازية لان المؤنث فرج
 لذلك والثاء طارئة وتقول في المفعول من الواوى مغضو
 ومن اليائى سى قلب الواوى وياء ويكسر ما قبلها

من الواوى

لان الواوى والياء اذا اجتمعتا في كلمة والواوى ساكنة
 قلبت الواوى ويا وادغت الياء في الياء وتقول في فقول
 من الواوى عد وومن اليائى بقى وفي فعيد من الواوى
 صبى ومن اليائى شرى والمزيد فيه قلب واو ياء
 لان كل واو وقعت رابعة فصاعدا وله يكن ما
 قبلها مضموما قلبت ياء فتقول اعطى يعطى واعتد
 يعتدى واستر شى يستر شى وتقول مع الصيم
 اعطيت واعتديت واستر شيت وكذا الك فتاينا
 وترا حينا وتل ضينا **الرابع للعقل العين** والام
 ويقال له اللفيول لقرون فتقول شوى يشوى شيئا
 مثل سى يرمى رميا وقوى يقوى قوة وروى يروى
 ريامثل رضى يرضى فهو ريان وامرأة رياك عطشا
 وعطشى واروى كاعطى وجى كرضى ويجوزى
 بجى حيوة فهو جى وحياء وحييا فها حيان فحيوا
 فمرا حياء ويجوز حوا بالتخفيف كرضوا مى

ورس

بكر

سرا

سرا

مرا

كارض واحي يجيي كاعطي يعطي وحيا باجاي حياية
 واستحيي يستحيي ومنهم من يقول استحي استحي استحي
 وذلك لكثرة استعمال كما قالوا درس في لا اوسر
الخامس لعقل لفا قلام ويقال له اللفيف المضروب
 فتقول وفي كسرى يقي يقيان يقون تقي تقيان يقين
 تقي تقيان تقيان تقيان تقيان تقيان تقيان تقيان
 كاسق فيصير على صاف واحد ويلزمه الماء في لو
 وتقول في تأكيد قين قيان قيان قيان قيان
 وهي يروي كسرى يرضى وايج كارض **السادس لعقل**
 والاقم وذلك واو ياء لاسي كسرين **فصل** حكم
 الميموزي تصاريف فعل حكم الصحيح فان الحزرة حرف
 صحيح لكنها قد تحذف اذا وقعت غير اول الالف في
 شد يدا قصي حلف تقول املا يامل كمنه ينص او مل
 بقلب الحزرة واوالان الحزرتين اذا التقيا في كلمة ثانية
 ساكنة وجب قبلها جوف من جنس ساكنة ما

قبلها

١٣٠

قبلها كالمس واومن وايمان فان كانت الاو هي حزة وصل
 تعود الثانية حزة عند الوصل اذا انفتح ما قبلها وحذفت
 الحزرة في حذو وكل وصير على غير لقياس وقد يجيء اوسر
 على الاصل عند الوصل كقوله تعا وامر اهلك بالفتلوا
 وايزيارس وهناتوناء كضرب يضرب ايزس واوب يارب
 كسرم كسرم وساء يساء كمنع يمنع اسئل ويحون سئل
 يسئل سئل واوب يارب وسائسوكسان يصون وجاء
 يجين ككال يكيل فوساء وجاء واسا يانسو كدعا يدعو
 وتلق ياتي كسرى يسي ايت ومنهم من يقولت تشبيها
 له نجد واى يان كقوى يقي واوى ياوى اباكشوى يشوى
 شيا وناى يناى كسرى يري وكلنا قياس واى يري
 لكن العراب اجتمعت على حذف الحزرة من منارحه
 فقالوا يسي يريان يسي واخ واقف في الخطاب ا
 الموثق لفظ الواحدة والجمع لكن وزن الواحدة والجمع
 تقيان والجمع تقلون فاذا صارت منه فسلت على الاصل

٢٢

بعد تحویل صل و نند در دود مصطفی
 هست علی و حسن و علی و حسن
 بر خلافی و اسباب و برینند زاده و حسن
 نرسد و فرخ و شرف اقبال و جفا و سلطنت
 عامل اندر خود باشد چندان فرموده است
 زان نو بد است لفظ روان و دو عامل
 زان که باشد بی سزده تو عشق بدان
 نوع اول منفرد و حق جراتیست نایاب
 با او کای و اولاد و او منصفند مثلا
 آن دان کان نیست لکن تعادل
 در با و جزو اولایا ای هیا
 آن و آن پس کی از آن بی جزو هفت
 آن هم لما و لام مرکب فی همد
 من و ما و ما و ای و ای از ما متی
 ناصب اسم مفعول نوع هشتم چهارم

و القتل

اولین لفظ احد باشد مرکیب با عشر
 باو ثانی کبره استفهام باشد خبر
 نه بود اسم افعال و از آن پیش باشد
 پس رویه باز رافع اسم لا و جود است
 نوع عاشتر سزده فعلند کایست
 کف صارا صحرایه و اضی ضلما
 مابج مادال و افعال کایست
 دیگر افعال مغرب در این نوع است
 رافع اسم مفعول افعال
 دیگر افعال یقین باشد که او درود
 خلت باشد با علی پس رافع است
 بعد از آن هفت قیاس اسم فاعل
 پس هفت باشد که او مانند اسم
 مابج فعلی مضارع مفعول باشد
 و این در حقی او ام اما و کای

تجدید تمام

۳۳۳۳۳۳

لو

ع

بسم الله الرحمن الرحيم
العوامل في نحو على ما ألفه الشيخ الإمام الفاضل
عبد القاهر بن عبد الرحمن الحارثي في سنى الله تراه
وجعل بحنة مشواه مائة عامل لفظية ومعنوية
فاللفظية منها عارض بين سماعية وقياسية والسماعية
منها سبعة منها احد وتسعون عاملا والقياسية
منها سبعة عوامل والمعنوية منها احدان وتنوع
السماعية منها على ثلاثة عشر نوعا النو
مروف تجر الاسم فقط وهي تسعة عشر حرفا
ومن والى وفى وعن وعلى ولام وسرت واواها
واكاف ومد ومند وحسى ووا والقسم وياوا
القسم وباء القسم وحاشا وعدك وضلا
تنصب الاسم وتبنى الخبر وهي ستة احرف
وانه وكان ولكن وليت ولعل
ترفعان الاسم وتنصبانه الخبر مادلا

بليس **تنوع الرفع** حروف تنصب الاسم فقط وهي
سبعة احرف الواو يا وايا وهيا واى والهمزة المفتوحة
تنوع الخافض حروف تنصب الفعل المضارع وهي
اربعة احرف الين وكما واذن **تنوع استاذن** حروف
تجرم الفعل المضارع وهي خمسة احرف له ولام امها
ولاى فى النهج وان فى الشرط واجزأ **تنوع الرفع** اسما
تجرم الفعل المضارع على معنى انه وهي تسعة اسما
تنوع وماواى ومتى ومهما وان والى وحيثما واذا
تنوع اسما تنصب على التمييز اسما تكررات
وهي ربعة اسما احد ما عشر اذا ركبت مع
احدوا ثنين الى تسع وتسعين وثانيها كم وثالثها
كايه واربعا كذا **تنوع** كل ما تسمى
اسماء الافعال بعضها ترفع وهي تسع كلمات التامة
منها ستة كلمات رويد وبله وكدونك و
عليك وهما وحيدل والرافعة منها ثلث

حرف
ور

سعد

كلمات هيئات وشتان وسرعان **الرفع العاشر** أفعال
 تسمى الناقصة ترفع الاسم وتنصب كخبر وهي ثلثة
 عشر فعلا كان وصاد واصبح وامسى واضى وظل وبأ
 وما دام وما زال وما برح وما فنى وما انفك وليس وما
 ينصرف منهوق **الرفع الحادي عشر** أفعال تسمى أفعال
 المقاربة ترفع الاسم وتنصب الخبر على **الرفع الحادي عشر**
 وهي أربعة أفعال **عبر** وكاد وكرب واوشك
الموقوتون أفعال المدح والذم وهي أربعة أفعال
 نعر وشمس وسأ وعبدا **الرفع الثاني عشر** أفعال
 الشك واليقين تدخل على اسمين تائبهما معا عن
 لاون تنصبهما جميعا وهي سبعة أفعال
 دخلت وظننت ووليت وعلمت ووجدت ووجدت
 إذا كان بمعنى علمت والقياسية منها سبعة عوا
 التعلل على الأطلاق واسم الفاعل واسم المفعول واسم
 الصفته **الرفع الثالث عشر** والمندملء وقل اسم الخفيف إلى

أفعال

الرفع العاشر

أفعال المقاربة
أفعال المدح والذم
أفعال الشك واليقين

والمهم وأضره وكل اسم تسمى ناقصة عن الإضافة وإ
 لمعنوية منها عددان العايل في البتد والخبر والها
 في الفعل المضارع وهو وقوعه بوقوع الاسم كقولك زيد
 يضرب في موضع زيد ضارب مع خلوه عن القاصب
 والحجازم وهذه مائة عامل لا يستغنى عنها الصغرى والكبرى
 ولوضيح والتشريف **بسم الله الرحمن الرحيم**
بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه
 محمد وآله أجمعين أما بعد الغوامد في النحو على
 ما ألفه الشيخ الإمام الفاضل عبد القاهر بن عبد
 الرحمن الجرجاني تقي الله تراه ويجعل الجنة مثواه ما
 عامل لفظية ومعنوية والقياسية منها عاشرين
 سماعية وقياسية والسماعية منها احد و
 تسعون عاملا والقياسية منها سبعة عوامل

الرفع العاشر

بسم الله الرحمن الرحيم

والمعنوية منها عددان وتنوع التماعية على
ثلاثة عشر نوعا **النوع الأول** حروف جحر الاسم فقط
وفي تسعة عشر حرفا **النوع الثاني** للاصاق حقيقة نحو
داؤ أو جأ أو همسرت بزيد وللإستعانة حكيت بالظفر
وللمصاحبة خواشريت الفرس بسرجة والفرقة
بليبة خوبعت هذا بهذا والتعددية خوذمت بزيد
والظرفية خوجلست بالمسجد والقسم نحو
لله وقد تكون زائدة بعد النفي نحو ما زيد بقائم
لاستفهام نحو هل زيد بقائم
الغاية في المكان نحو سرت من البصرة إلى الكوفة
للتبيين نحو قوله تعالى فاجتنبوا الرجس من الأوثان
وللتبويض نحو أخذت من الدرهم واللبدين نحو
أرضيتم بالحيوة الدنيا من الآخرة وقد تكون زائدة
بعد النفي والاستفهام نحو ما جاني من احد
وهل جاني من احد وللاستعانة الغاية في المكان

يكون

ويكون مع
أي
يتيأب
السنة
في
السفر
واللايتية في الزمان
في
الزمان
في
الزمان

ويعرف باتيان من في مقابلها نحو سرت من البصرة إلى
الكوفة وقد تكون بمعنى مع نحو قوله تعالى لقد ظلمك
لسؤال نعجتك إلى نعاجه أي مع نعاجه نحو قوله
تعالى فاعسلوا بوجوهكم ويلكم إلى الملأ قفا
للظرفية خوجلست في الدار وقد تكون بمعنى
على نحو قوله تعالى ولاصلبنكم في جذوع النخل أي على
جذوع النخل وقيل في هذا موضع قيد الظرفية
لأن في جذوع النخل كوعاءهم ويقال بالاشباع نحو
هذا في ملكي وأنت في حاجتك وفلان ينظر فلانا
وهو الله في السموات والأرض وقد تكون اسما نحو
سمعت من في زيد أي من ثم زيد
نحو المال نذيدو المتيحيد نحو أجل للفرس و
نحو جيتاب للمسن وقد تكون بمعنى مع نحو قوله
نحو قوله تعالى قال الذين كفروا للذين آمنوا أي عن
الذين آمنوا وقد تكون بمعنى الواو في القسم كقيل

سبب

مثل قول الشاعر لله لا يبقى على الأيام ذو جسد بمشني ربه
 الظيان والاس وقد تكون زائدة نحو قوله تعارفكم
 اي ردكم **موت** للتقليل ولها صدر الكلام وتدخل
 على نكرة موصوفة نحو رب رجل كريم لقيته وتدخل
 على مضمرة مبرز بنكر منصوبة نحو ربه رجلا كريما
 لقيته وقد تلحقها ما الكافة فتلقى عن العرفه
 مثل حيثل على الفعل نحو بما قام زيد ولا يتقدم ما
 متعلقها عليها الفعل الذي يكون متعلقها لا يكون
 الاماضيا **موت** تدخل على نكرة موصوفة نحو
 قول الشاعر وقام الاعناق خالها حترق مشبه
 الاسلاف الخفق للجاوزة نحو ربيته التسمير
 عن القوس والتعصير عن الجوع وكساحم عن العري
 لانها جعلت متجاوزا عنها وقد يكون اسما نحو جلست
 من عن عينة **موت** للاستعلاء نحو جلست
 على الحائط وزيد على السطح وقد تكون اسما

على ربه

موت

موت

نحو سكت من عليه اي من فوقه **والساق**
 للتشبيه نحو زيد كالاسد وقد تكون زائدة نحو
 قوله تعالى ليس كمثلها شيء وهو التميمي العليم وقد
 يكون اسما نحو قوله الشاعر بيض ثلاث كنعاج حية
 يصحكن عن ك البرد اللهم **موت** للاستعلاء البقا
 في الزمان كما ان يكون من الاستعلاء الغاية في المكان نحو
 ما رايته منذ يوم اجمعه ومنذ يوم اجمعه فار
 رفع ما بعدها كانا اسمين نحو ما رايته منذ يوم ا
 اجمعه ومنذ يوم اجمعه **موت** لانتها الغاية
 في الزمان نحو سرت حتى الصباح ويكون بمعنى
 نحو كات السند حتى راسها اي مع راسها ويكون
 بمعنى اي نحو ذهبت حتى بلغت الكوفة ولل
 سبب ان نحو قول الشاعر سرت بهم حتى تكمل
 جوارحهم حتى ايجار ما يقدرن بارسانهم
 نحو والله وب الكعبة ولا يستعمل مع فعل

ان مع ان

السؤال
ت

قوله الله

السؤال

القسم والسؤال والضمير فلا تقول قسم والله كما تقول
اقسم بالله فلا تقول والله اجبرني كما تقول بالله اجبرني
فلا تقول وك كما تقول بك **اع من واو القسم**
لانها تكون مع فعل القسم ومع **الضمير** القسم مع الضمير
وغيرها تقول قسم بالله وبالله اجبرني وبك ولا يكون
ذلك في الواو والثا لانها اصل وهما فاعان عليها **وتاء**
القسم مثل واو القسم فيما ذكرناه والياء مختصة
بالظاهر في اسم الله وتعالى خاصة فلا تقول
ترب لكعبة كما تقول ورب الكعبة **وطاء**
للاستثناء واستعمال حاشا ضاف المحر هو
الفصحى تقول جاء في القوم حاشا زيد فيكون
لمعنى ان زيدا مستثنى من القوم غير واحد
في الجنب **واو** وهي تجوز في الاسم في بعض اء
للغات فتكونان ص في ج وهما بمعنى الاستثناء
كما شاولاكت على انهما فعلاان وحيدتان ينسبا

ت

الاسم بعد ما عا انه مفعول به لهما والفاعل مضم
مقدر فيهما فيقال جاء في القوم خلا زيدا او عدل
اي خلا بعضهم زيد اي عدل بعضهم **قوله** اي جاء
بعضهم زيد اسم المعنى في الجازية انه لم يكن بعضا
زيد فاذا دخلت ما عليها لا يكونان الافعال لان ما
المصدرية لا تدخل الاعلى الفعل نحو جاء في القوم ما
خلا زيدا وجاء في القوم ما عدل زيد **النون** حرف
ترفع الجز وهي ستة احرف **الاول** للتحقيق والتأكيد
كيد لمضمون بجملة وان المكسورة لا تغير معنى بوجه
وان المفترضة مع جملة في حكم المفرد فتكون
الفقر في موضع المفرد وهو المبتداء والفاعل
والضاق اليه والخبي والمجرود لان اصلها الامراء
خولوا لانك منطلق **انطلقت** استهوارك فاخذل
واول قول في اخذ الله وعجبت من انك منطلق
وتكون ان بالکس في موضع الجملة هو في المبتداء

ت

ت

السؤال

السؤال

السؤال

كلام وبعد القول وبعد الموصول وبعد القسم نحو ان
زيد منطلق نحو قوله تعالى قال اي يقول انها بقية و
جاء في الذي ان اباه فاضل والله ان زيدا منطلق وان
كان في موضع يحتمل المفعول والجملة معا واصلها
يجوز بالفتح والكسر نحو من بكر منى فان الكسرة فان
قد رت فاننا كسر منه والكسر وان قدرت نحو
الترجي بالفتح **قوله** للتشبيه نحو كان زيدا الاسد
تحقق فتلقى عن العمل نحو قول الشاعر ونحو مشرق اللون
كان ندياه حقا **قوله** للاسند والك نحو ما جاء في زيد
لكن سماعا عندنا **قوله** للفتى نحو ليت زيدا حاضر
عندنا **قوله** للترجي نحو ليت زيدا قائم والفرق بين
الفتى والترجي ان الفتى يدخل على ما يجوز ان يكون كما
وعلى ما لا يجوز ان يكون كقول الشاعر في ابيات الشيبان
لنا يعود فاخبره بما فعل لمسيب والترجي خاص
نحو زيد خذ على هذا **قوله** كالتحليل والكافة
وقد تلحقها

وما نظمتا جبهه ولكن سبابا وروايت
تفرقت فتلحق عمل العمل نحو قول الشاعر
تفرقت فتلحق عمل العمل نحو قول الشاعر

تمت

سورة الاحقاف

فتلقى عن العمل نحو انما زيد قائم حينئذ قد دخل على
لفعل نحو قوله تعالى كما تمشي ساقون الى الموت ولما وعلم
زيد يجرى **النوع الثالث** صرفان تصانع
أخبر وهما ما ولا المشبهتان بليس تقول ما زيد قائم
ولا رجل افضل منك فان انتفض لنتي بال او قد
الخبر لم يجرى الرفع نحو ما زيد الا قائم وما قائم زيد ولا رجل
النوع الرابع صرف تنصب لاسم فاعل وهي سبعة

احرف **قوله** يجمع مع نحو استوى الماء والخشبية و
جاء البور والطيارسة وما شئتك وزيدا تنصب
لاسم اذا كان الاستثناء في كلام موجب نحو جارتك اقول
الا زيدا وكان المسمى مقدا على المستثنى منه
نحو جاء في الاماكن احدا وكان المسمى منقطعاً نحو
ما جاء في القوم الاحبار **قوله** المنسب القريب والبعيد
وتنصب اذا كان المقادى مضافاً نحو يا عبد الله او
بالمضاد نحو اطال ارجلك او مفر دأ نكرة نحو قول الأ

كبر

واين من المكان وعيشا واذما لقت على قياس ما قبلها
 اخذنا لقت ثامن اسماء تنصب على التثنية لانها المنكرات
 وهي اربعة اسماء احدها عشرا اذ ركبت مع احد
 شين الى تسع وتسعين ^{عنده} خواحد عشرا دينارا واتنا
دسهما ثانها تحوكم رجلا عندك ويكون تحوكم تحوكم
 ستفها سبعة كما ذكرناه وخبيرة تحوكم رجلا لقيته
 وكم رجلا لقيته وتحوكم تحوكم تحوكم تحوكم
دسها عندك النوع السابع كلمات تسمى اسماء الزواجر
 بعضها ترفع وبعضها تنصب وهي تسعة كلمات التا
 صبة منفا ستة كلمات تحوكم تحوكم تحوكم تحوكم
دويد زيدا اي مفله وبله بمعنى وع خوبله تحوكم
ودونك بمعنى خذ خود ونك زيدا اي اعينه وهما بمعنى
خذ خوها زيدا اي خذ وهكلا بمعنى رجلك بمعنى
الزم خو عليك زيدا بمعنى الزمه وجيهل بمعنى اعز
تحو بمعنى التريد اي التريد وهما بمعنى تحو

تحوهم زيدا اي تعال بل والرابعة منها ثلاث كلما
 هيئات بمعنى بعد تحو هيئات زيدا اي بعد زيد
 وشستان بمعنى افرقا تحو شستان زيد وعمر واي افترقا
وقم بمعنى تحو شستان زيد وعمر وسرعان بمعنى
سرع بمعنى سرعان ذا اهالة اي سرع وشستان
تحو بمعنى تحو بمعنى تحو بمعنى تحو بمعنى تحو
وتنصب تحو بمعنى تحو بمعنى تحو بمعنى تحو
زيدا قائما وجاء في القرن على خسة اوجه بمعنى
 الازل في صفاته تحو بمعنى تحو بمعنى تحو بمعنى تحو
رحيما بمعنى لما ضى تحو بمعنى تحو بمعنى تحو
 تسعة رهة بمعنى الحال تحو بمعنى تحو بمعنى تحو
 على المؤمنين كتبا بمعنى تحو بمعنى تحو بمعنى تحو
 و بمعنى تحو بمعنى تحو بمعنى تحو بمعنى تحو
تحو بمعنى تحو بمعنى تحو بمعنى تحو بمعنى تحو
تحو بمعنى تحو بمعنى تحو بمعنى تحو بمعنى تحو

تحوكم
تحوكم
تحوكم
تحوكم



Handwritten marginal notes in the top right corner of the right page.

ثانيتها عبارة عن الاول وتنصبهما جميعا وهي سبعة
افعال حسبت نحو حسبت زيدا فاضلا وخطت ^ط
نحو خطت زيدا مسطحا وظننت نحو ظننت زيدا قائما
وعلمت نحو علمت زيدا كسريا ورأيت نحو رأيت زيدا جالسا
ونعت نحو نعت زيدا جالسا ورجعت نحو رجعت زيدا
علما ورعت لليقين اذا كان بمعنى علمت نحو رعت زيدا
غنيا وللشك اذا كان بمعنى ظننت نحو رعت زيدا فقيلا
وذلك الالف فعال نحو اذ اذكرت احدا
من الفعلين وجب تكرار الالف والثاني اذا توسطت او تا
خرت عن مفعولها يجوز القائما نحو زيد علمت منطلق
بالباء او تاخرت نحو زيد منطلق علمت والثالث تعليقها
بالاستفهام والتثنية واللام لا بد عفيند يجب القايم
مثل ظننت ازيد منطلق ام عمرو ورايت ما زيد جالس
وعلمت لزيد منطلق الرابع ان يكون ضمير الفاعل والمفعول
واحد نحو علمتني منطلقا والقياسية منها سبعة عوامل

Handwritten marginal notes on the right side of the right page.

تعليق موعودة عن ابهامها

الفعل

الفعل على الاطلاق سواء كان لازما او متعديا يعمل
على حسبه والصفة المشبهة بالفاعل نحو حسن
وشديد وصعب رايت رجلا حسنا وبجهاه واسم الفاعل
عمل يعمل على يفعل من فعله نحو زيد ضارب غلامه
عملا واي يضرب غلامه عمرا واسم المفعول يعمل على
يفعل من فعله نحو زيد مضروب غلامه اي زيد
غلامه والمصدر وهو يعمل على الفعل وعلى ثلاثة
اوجه الاول ان يعمل متونا نحو حجيت من ضرب زيد
اي من ان يضرب زيد عمرا والثاني ان يعمل مضافا
نحو حجيت من ضرب زيد عمرا والثالث ان يعمل مضافا
من الضرب زيد عمرا وكل اسم اضعف الى اسم اخر نحو
غلام زيد والاضافة اما هو على تقدير لام مثل سلم زيد
ان غلام لمزيد او تقدير من مثل خاتم فضة اي خاتم
من فضة او تقدير في نحو ضرب اليوم اي ضرب وا

Handwritten marginal notes on the left side of the left page.

Handwritten marginal notes on the left side of the left page.

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام
على رسوله محمد واله اجمعين **اما بعد** فهذا مختصر مطبوع
في النجف في مهمات النجف على ترتيب الكافية مبوبا
ومفصلا بعبارة واضحة مع الرد الامثلة في جميع مسائل
علمها من غير تعرض للائدة والعلل الا يشوش ذهن
البتدي عن فهم المسائل وسميته بالهداية رجاء ان
يهدى الله به الطالبين ورتبته على مقدمة ثلثه
اقسام وخاتمه بتوفيق الملك العزيز العلام **ان**
المقدمة في المباد التي يجب تقديمها لتوقف
لسائل عليها وفيها ثلاثة فصول **الفصل الاول**
في تعريف النجف التي علم باصولها تعرف بها احوالها
في الكلام الثالث من الاملاب والبناء كيفية تركيب
بعضها مع بعض والغرض من صيانة الذهن

ما بعد دراسته دروا
مما يكمن من نفع في
فعل شرطه جار
كمدوم بالافعال
غريب المصنف
الذي هو
الذي هو
الذي هو

في اليوم وكل اسم فاستغنى عن الاضافة مثل عندى وظل
زيتا وذنون سمناء على القرية مثل هاز بدلا وعشرون درهما
ومعنى تمام الاسم ان يكون على صفة لا يصح اضافة
معها وهي ان يكون فيه تنوين او نون التثنية او الجمع
او يكون مضافا **والمعتوية** منعا عدان العامل في مبتدا
واجز وهو لا ابتداء والخبر وهو لا ابتداء وبتة والعامل في الو
الفعل المنزاج وهو تجر يد عن القاصبة والجارم جوزيد
يضرب العامل في المبتدا والخبر معنى لا ابتداء

اعني تحريكه عن العوامى اللفظية
والمبتدا من فروع الشاذية
بالفاعل بانه اسند
اليه كما ان الفا
عد كذلك
فقد ما
التي سامل
بشأن
عام
الذي هو

الذي هو
الذي هو
الذي هو
الذي هو
الذي هو

عن الخطاء اللغوية في كلام العرب **فصل** الكلمة

لفظ وضع لعني المصدر وهي مختصة على ثلاثة اقسام
واسم وفعل وصرف لانها امانات لا تدل على معنى
فإنفسها وهي الحرف وتدل على معاني نفسها واقترن
معناها باحد الازمنة الثلاثة وهي الفعل وتدل على
معناها واقترن معناها باحد الازمنة الثلاثة
وهي الاسم **فصل** الاسم تدل على معاني نفسها الازمنة
غير مقترن باحد الازمنة الثلاثة اعني الماضي والحال
والاستقبال كسر جل وعلم وسلامته ان يصح الاخبار عنه
كزيد قائم والامانة كخلام زيد ودخول لام التعريف كما
الرجل واجر والتنوين والجمع والعدت والتصغير والقلبة
فان كل هذا يخص الاسم ومعنى الاخبار عنه **فصل** ان يكون
فاعلا او مفعولا او مبتدأ او اسما مستوفى على تسميته لا كونه
وسماع المعنى **فصل** تدل على معنى في نفسها
بأحد الازمنة الثلاثة كضرب وضرب

وهي مختصة على ثلاثة اقسام
واسم وفعل وصرف لانها امانات لا تدل على معنى
فإنفسها وهي الحرف وتدل على معاني نفسها واقترن
معناها باحد الازمنة الثلاثة وهي الفعل وتدل على
معناها واقترن معناها باحد الازمنة الثلاثة
وهي الاسم **فصل** الاسم تدل على معاني نفسها الازمنة
غير مقترن باحد الازمنة الثلاثة اعني الماضي والحال
والاستقبال كسر جل وعلم وسلامته ان يصح الاخبار عنه
كزيد قائم والامانة كخلام زيد ودخول لام التعريف كما
الرجل واجر والتنوين والجمع والعدت والتصغير والقلبة
فان كل هذا يخص الاسم ومعنى الاخبار عنه **فصل** ان يكون
فاعلا او مفعولا او مبتدأ او اسما مستوفى على تسميته لا كونه
وسماع المعنى **فصل** تدل على معنى في نفسها
بأحد الازمنة الثلاثة كضرب وضرب

واضرب وعلامته ان يصح الاخبار به لاعنه وفعل
قد والشرين وسوف واخرم غوتد ضرب وسيضرب
وسوف يضرب ولم يضرب والتصريف الى الماضي والاضارع
وكونه امر وفيها اتصال لضمائرها لبارزة المرفوعة نحو
ضربت وتاء التانيث الساكنة نحو ضربت ونوع التاكيد نحو
اضربن واضربن فان كل هذا يخص الفعل ومعنى لا
خباساته ان يكون محو ما به كالحجر ويسمى فعلا با
اصله وهو المصدر لان المصدر هو فعل الفاعل

فصل الحرف انه كلمة لا تدل على معنى في نفسها
فانها من فان معناها الابتداء وهي لا تدل
عليه الا بعد ذلك مامنه الابتداء كالبيت والكوفة
وعلامته ان لا يصح الاخبار به ولا عنه وان لا
يقبل علامات الاسماء والعلامات الاعمال و
لذ في الكلام نوادر كالتبني بين الاسمين نحو ان تضرب
زيد في الدار او فعلين نحو اسيد ان تضربك

وهي مختصة على ثلاثة اقسام
واسم وفعل وصرف لانها امانات لا تدل على معنى
فإنفسها وهي الحرف وتدل على معاني نفسها واقترن
معناها باحد الازمنة الثلاثة وهي الفعل وتدل على
معناها واقترن معناها باحد الازمنة الثلاثة
وهي الاسم **فصل** الاسم تدل على معاني نفسها الازمنة
غير مقترن باحد الازمنة الثلاثة اعني الماضي والحال
والاستقبال كسر جل وعلم وسلامته ان يصح الاخبار عنه
كزيد قائم والامانة كخلام زيد ودخول لام التعريف كما
الرجل واجر والتنوين والجمع والعدت والتصغير والقلبة
فان كل هذا يخص الاسم ومعنى الاخبار عنه **فصل** ان يكون
فاعلا او مفعولا او مبتدأ او اسما مستوفى على تسميته لا كونه
وسماع المعنى **فصل** تدل على معنى في نفسها
بأحد الازمنة الثلاثة كضرب وضرب

فعل كضربت بالاختصاص او جليلين نحو ان جاءني زيد
 فالكسرة وغير ذلك من الفوائد التي تحريفها في القسم
 الثالث انشاء الله تعالى ويسمى حرف الوقوع في الكلام
 حرفا في طر فالألف ليس مقصودا بالذات مثل المسند
 ومسند اليه **فصل** الكلام لفظ تضمن كلمتين بالاسناد
 فثبت احد الكلمتين الى الاخرى بحيث تفيد الحان
 فائدة تامة يصح التكوير عليها نحو قام زيد ويسمى
 جملة فعلية **فصل** ان الكلام لا يحصل الا من اسمين نحو
 زيد قام او من فعل واسم نحو قام زيد ويسمى جملة فعلية
 ان لا يوجد المسند والمسند اليه على غيرهما ولا بد
 للكلام منهما فان قيل ينتقض بالتداء نحو يا زيد قلنا
 حرف التداء قائم مقام ادعوا واظلمت وهو فعل فلا
 ينتقض به واذا فرقنا من المقدمة فلنشعر ان الأقسام
 الثلاثة والله الموفق والمعين **القسم الاول** في الاسم
 وقد مر تعريفه وهو ينقسم الى اسمين معرب

ويسمى جملة اسمية
 ويسمى بالاسم

معرب ويسمى فقرة

معرب ويسمى فلندكر احكامها بين الباب الاول
 في الاسم المعرب وفيه مقدمة ومقاصد وخاتمة
 اما المقدمة ففيها فصول **الفصل الاول** في تعريف
 الاسم المعرب وهو كل اسم ركب مع غيره ولا يشبهه سبق
 الاصل اعني حرف وف والماضي والاسم كحاضر نحو زيد
 في قام زيد لا زيد وحده لعدم التركيب ولا هو لانه
 لوجود الشبهه ويسمى متكاما وحكمه ان يختلف
 باختلاف العوامل اختلافا لفظيا نحو جاءني زيد وما
 زيدا ومررت بزيد او تعديب يا نحو جاءني موسى
 وسرايت موسى ومررت بموسى والاعراب يمايه
 يختلف اخذ للعرب كالنخلة والفقرة والكسرة او
 لو او والالف والياء والاعراب الاسم ثلاثة رفع او
 اوجبت والعامل ما يحصل به رفع ونصب وحرف
 محل الاعراب من الاسم هو حرف الاخر مثال لكل
 قام زيد فقام عامل وزيد معرب والجملة المعرب

مع
 مع
 مع

انواع

والدال محل الاعراب **وعلم** انه لا معرب في كلام العربي
 الا الاسم المتكسر والفعل المضارع وسيجيء حكمه في القسم
 الثاني انشاء الله تعالى **فصل الثاني** في اصناف الاعراب
 الاسم وهي تسعة اصناف **الاول** ان يكون الرفع بالقمة
 والنصب بالفتحة واجمها بالكسرة ويختص بالفراد
 لمصرف الصحيح وهو عن النجات ما لا يكون اخر حرف
 علة كديك وباجارى مجي التصحيح وهو ما يكون اخر
 واوا او ياء ما قبلها ساكن كدلو وطي ورجال ورسا
الثاني ان يكون الرفع بالضمه والنصب واجمها بال
 كسر ويختص بجمع المؤنث السالم تقول جاءن مسلما
 ورايت مسلما ومسررت بمسلما **الثالث** ان يكون
 الرفع بالضمه والنصب واجمها بالفتحة ويختص بجمع
 المنصرف كعر تقول جاءني عرس ورايت عرسا ومسررت
 بعرس **الرابع** ان يكون الرفع بالواو والنصب بالالف
 واجمها بالياء ويختص بالاسماء النسبة مكررة بمسررت

بجاء في زيد و
 جاء في زيد و
 جاء في زيد و
 جاء في زيد و

وهي اخوك وحوك وابوك وهنوك وفوك ووذو
 مضافة الى غير ما المتكلم مال تقول جاءني اخوك ومسررت اخا
 ومسررت باخيك وكذلك الباقى **الخامس** ان يكون الرفع
 بالالف والنصب واجمها بالياء المفتوحة ما قبلها ويختص
 بالثنى وكلا وكلتا مضافا الى المضر **والسادس** ان يكون
 السجلا كلهما واثان ومسررت بالرجلين واثنين كلهما
 ومسررت بالرجلين كلهما **والسابع** ان يكون
 الرفع بالواو والمضموم ما قبلها والنصب واجمها بالياء
 المكسورة ما قبلها ويختص بالجمع المذكور السالم واو
 وعشرون واخواتها تقول جاءني مسلمون وعشرون
 رجلا واو لومال ورايت مسلمين وعشرين رجلا واو
 مال ومسررت بمسلمين وعشرين رجلا **والثامن** ان يكون
علم انه نون التثنية فكسورة ابدا ونون الجمع مفتوحا
 ابدا وهما تسقطان عند الاضافة نحو جاءني غلاما زيد
 ومسلموا **الثاني** ان يكون الرفع بتقدير القمة
 والنصب بتقدير الفتحة واجمها بتقدير الكسرة و

بجاء في زيد و
 جاء في زيد و
 جاء في زيد و
 جاء في زيد و

هذا هو المقصود وهو ما اخذ الف مفردة كعصا

وغير منصرف
او واحد يقوم مقامهما
وهو ما ليس فيه سببان من الاسباب التسعة نحو
زيد ويسمى لا يمكن وحكمه ان تدخله الحركات
لثلاث مع التثوين ^{تقول} جاءني زيد وسارت زيد وسارت
زيد **وهو المنصرف** وما فيه سببان من الاسباب
التسعة او واحد منها تقوم مقامهما فالاسباب التسعة
هي العدل والوصف والتانيث والمعرفة والحجة والجمع
والبحر والتركيب ووزن الفعل والالف ونون الزيدان
وحكمه ان لا يدخلها الكسرة والتثوين ويكون في موضع
البحر مفتوحا تقول جاءني عمر وسارت عمر وسارت عمر
العدل فهو نحو اللفظ من صيغته الى صيغة
خرى وهو على قسمين حقيقيا او تقديريا فلا يجمع
مع وزن الفعل اصلا ويجمع مع العلية كعمر وز
ومع الوصف نحو ثلث ومثلث واخر يجمع **اي الوصف**
فلا يجمع مع العلية اصلا بشرطه ان يكون وصفا
في اصل الوضع فاسود وارغم غير منصرف فلهذا وان صار

في هذا الموضع الى باب الالف

يختص بالمقصود وهو ما اخذ الف مفردة كعصا
وبالاضاف الى ياء المتكلم غير التثنية وجمع المذكور
كغلامي تقول هذه لعصى وغلامي وسارت العصا
وغلامي وسارت بالعصى وغلامي **الثامن** ان يكون
الرفع بتقدير الضمة واجز بتقدير كسرة والنصب
بالفتحة لفظا ويختص بالنقص وهو ما اخذ ياء
مكسورا مقبلا كما القاضى نحو جاتي القاضى وسارت
لقاضى وسارت بالالف **التاسع** ان يكون الرفع
بتقدير الواو والنصب واجز بالياء لفظا ويختص
بجمع المذكور السالم مضافا الى ياء المتكلم كسلى تقول
جاءني مسلي بتقدير مسلوي اجتمعت الواو والياء
في كلمة واحدة **وهو** ساكنة قلبت الواو ياء واد
الياء في الياء ابدلت الضمة كسرة لنا سببه الياء فصار
مسلي **وهو** مسلي وسارت مسلي **الفصل**
في الالتماس المتكلم الى العرب في نوعين منصرف

هذا هو المقصود وهو ما اخذ الف مفردة كعصا

اسمين للحيّة لاصالتهما في الوصفية واربعة في قولك
 مررت بنسوة اربع منصرف مع انه صفة ووزن
 لفعل لعدم الاصاله في الوصفية **اما التانيث بالتا**
 فشرطه ان يكون على كطرية وكذا لك المعنوي كزيب
 ثم المعنوي ان كان ثلاثيا ساكن الاوسط غير العجمي
 يجوز مع **سبب** فيه كهند لاجل الخفة
 ولا يجب منع كزيب وسقم وماه وجوس **اما**
تانيث بالالف المقصورة كجبل والمدودة كراء متنع ا
لحيّة لان الالف قائم مقام السببين التانيث ولزوم
اما العرفه فلا تعتبر في منع الصرف العلية ويجمع
 مع غير الوصف **اما العجه** فشرطها ان يكون علما في العجه
 وزايدا على ثلاثة احرف كابرهم واسمعيلا وثلقيا
 متحرك الاوسط كشر فيجاء منصرف لعدم العلية
 ونوع منصرف لسكون الاوسط **اما الجمع** فشرطه ان
 يكون على صيغة متعدي جوج وهو ان يكون بعد الا

الجمع

الجمع حرفان متحركان كساجد ودواب او ثلاثة او
 ساكن غير قابل للتاء كصايح وانعم فصياقلة وفارزة
 منصرفان لقبولهما التاء وهو ايضا قائم مقام السببين اجمعه
 واستناع ان يجمع مقاضى جمع التثنية فكانه جمع **سبب**
اما التركيب فشرطه ان يكون علما بلا اضافة ولا اسناد
 كعيلك فعبد الله منصرف للاضافة وشاب قرناها
سبب **اما الالف والنون التانيثان** كانتا في اسم فشرطه اذا
 ان يكون علما كعمران وعثمان فبعد ان اسم تبت منصرف
 لعدم العلية وان كانتا في الصفة فشرطها ان لا يكون
 مؤنثها فعلا نه كسكران فذمان منصرف لوجود نداء
ووفين الفعل فشرطه ان يخلص بالفعل نحو ضرب
 وشعر وان لم يختص به فيجب ان يكون في اوله احد
 طهر في المضارعة ولا يدخلها التاء كاحمد ويشكر و
 تغلب ونس جس فيجوز منصرف لقبولها التاء كقولهم
 ناقة يعلة **واعلم** ان كل ما شرط فيه العلية ومما

سبب

يكون

الفعل

المؤنث بالتاء والعجمة والنعوية والتاكيب والاسم الذي
 فيه الالف والمثون الزايدتان ~~وهو~~ ^{وهو} يشترط فيه ذلك
 لكن اجتمع مع سبب واحد فقط وهو العدل او وزن
 اذا انكسرت انصرف اما في القسم الاول فليقاء الاسم بلا
 سبب واما في القسم الثاني فليقاءه على سبب واحد تقول
 جاتني طلحة وطلحة اخر وقام عمر وعمر اخر وقام احمد
 وادم اخر وكل ما لا ينصرف اذا اضيف او دخله الامد
 الاسم في حالة الجح كسرت باحمدكم وبالاخذت المقدمة
نقصد الاول في المرفوعات الاسماء المرفوعة ثمانية
 اقسام الفاعل والمفعول ما لم يسم فاعله والمبتدأ والخبر
 خبر ان واخواتها واسم كان واخواتها واسم ما ولا المشبهين
 وخبر لا التي لتقي بجنس **فصل الفاعل** كل اسم قبله
 فعل او شبهه اسند اليه على انه قائم به لا واقع
 عليه نحو قام زيد وزيد ضارب ابوه وما ضارب عمرا
 وكل فعل لا بد له من فاعل من فروع مفضل كذهب زيد

الكسر

ومنه

او ضمرا نحو زيد ذهب وان كان الفعل متعديا كان له
 مفعول به فينبصوب ايضا نحو ضرب زيد عمرا وان كان
 لفاعل مفضل او حذا الفعل ابدا نحو ضربت وضرب لزيدان
 وضرب لزيدون وان كان الفاعل ضمرا وحدا لفعل للفا
 الواحد نحو زيد ضرب ويشتق المشتق نحو التريدان ضربا
 وجمع للجمع نحو التريدون ضربوا وان كان الفاعل مؤنثا
 حتى قبا وهو ما يوجد بازانة مذكرة من الحيوان انت الفعل
 ابدا ان لم تفصل الفعل والفاعل نحو قامت هند وان فصلت
 فللك الحيا سرا في التانيث والتذكير نحو ضربت بامرهم هند وان
 شئت تقول ضربت بهم معنند وكذلك في انظار المؤنث
 الغير الحقيقي نحو طلعت الشمس وان شئت قلت طلعت
 الشمس وهذا ان كان الفعل مقدر على الفاعل واما ان كان
 مؤنثا انت الفعل ابدا نحو الشمس طلعت وفي مضملة
 المؤنث الغير الحقيقي يجب التانيث نحو ان الشمس كسرت وجمعا
 التانيث كالمؤنث الغير الحقيقي تقول قام السرجا

لظاهر

وقاست الرجال يجب تقديم الفاعل على المفعول اذا كانا
 مقصوبين وخفت اللبس نحو ضرب موسى عيسى و
 يجوز تقديم المفعول على الفاعل اذا كان قرينة مع كوفهما
 مقصوبين او غير مقصوبين وان لم تخف اللبس نحو
 اكل الكثرى حتى وضرب عمر زيد ويجوز حذف الفعل
 والفاعل معا كنع في جوارح من قال اقام زيد وقد حذف
 الفاعل وبقيام المفعول مقامه اذا كان
 الفاعل مجهولا وهو القسم الثاني من المر
 فوصيات **فصل** مفعول ماله
 يست فاعله وهو كالمفعول حذف فاعله
 وقيم هو مقامه ضارب زيد وحكمه في توحيد
 فعله وتثنية وجعده
 وتلك **كبير** وتانيته
 على

من قال من ضرب زيد كذا الذي يحذف الفعل
 من كان كذا ضرب زيد في جواب

قياس

فصل المبتدأ والعمد هما اسمان

قياس ما عرفت في الفاعل فصل المبتدأ والخبر اسمان
 مجتهدان عن العوامل اللغوية احد هما مبتدأ والآخر
 المبتدأ والثاني مبتدأ به وسما الخبر نحو زيد قائم والفاعل
 فيها مغنوي وهو الاشارة اصل المبتدأ ان يكون
 معرفة وان يكون نكرة والتكررة اذ وصفت جازلا
 ان تقع مبتدأ نحو قوله تعالى واحمدوهن خير من
 مشرك وكذا ان تخصصت بوجه نحو ارجل
 الامارم امة وما المحدث غير منان وسراهر نازاب
 وفي الدار رجل وسلام عليك وان كان احدا لا
 سمين مصرفة والامرة نكرة فاجعل المبتدأ معرفة والخبر
 نكرة المبتدأ قائم وان كانا معرفتين فاجعل ايها شئت
 مبتدأ والخبر خبر نحو والله الهادي وارحم ابيونا ومثلهما
 فقد يكون الخبر جملة اسمية نحو زيد ابوه قائم وفعلية
 نحو زيد ابوه او شرطية نحو زيد ان جازي قال مره

٥٤

ف

انظر في تفسيري خلفك في الدار والظرف تعلو
 عند الاكثر وهي استقمة يقال قول زيد في الدار بعد
 استقمة الدار ولا يله ضمير في الجملة ليعوط المبتدأ
 الذي هو اسم ويحوز حذف عن وجود ضمير في نحو الت
 من ان يدوم والبر الكريتين وهما اي من وقايم
 الجذر على المبتدأ اذا كان ظرفا نحو في الدار زيد
 ويحوز المبتدأ في الجملة اخبارا كثيرة نحو زيد في الدار
 عاقل وعلم ان له وصف اخر من المبتدأ ليس مستند
 اليه وهو وصف وقعت بعد حرف انفسى
 نحو ما قام زيد لما بعد حرف الاستفهام نحو
 قام زيد بشيطان رفيع تلك الصفت اسما
 ظاهر بعد ما نحو ما قام زيدان واقام الذي
 مخالف واقامان الذيان في الخبران ونحو
 هما هيان وكان ولكن وليت واعلم هذه

من صفت انه صفة مستقلة
 في الجملة
 في الجملة
 في الجملة
 في الجملة

المعروف تا دخل على المبتدأ والجذر فنصب المبتدأ
 ويسمى في اسمان وترفع الجذر ويسمى خبران
 خبران هو السند بعد دخولها نحو ان زيد
 قائم وحكمه في كونه مفعولا او مفعولا او
 لكن حكمه على المبتدأ ولا يحوز تقديمه على اسمها
 الا اذا كان ظرفا نحو في الدار زيد وهذه الجملة
 لا لتوسع في الظرف في حال اسم كان ولخواتمها
 وهو صائر واجب وامسى واضمح وظل ويات
 وعادوا فز وما زال وما نفاك وما حق وما
 برح وما دام وليس و... هذه الافعال
 التي تصدق داخل ايضا على المبتدأ والخبر
 فترفع المبتدأ ويسمى اسم كان ويصحب الخبر
 ويسمى خبر كان واسم هو السند اليه بعد دخول
 لها نحو كان زيد قائما ويحوز الكسر تقديم
 اخبارها على اسمها نحو كان قائما زيد وعلى نفس الالفاظ

من صفت انه صفة مستقلة
 في الجملة
 في الجملة
 في الجملة

ايضا في العشرة الاولى نحو ما كان زيد ولا يجوز
 ذلك فيما في اوله ما اطلاق قال فلما ما زال زيد وليس
 خلافه باقي الكلام في هذه الافعال يحمي في القسم الثاني ان
 شاء الله تعالى فصل اسم ما ولاء المشبهين بليس هو
 هو المسند اليه بعد قولها نحو ما زيد قائما والرجل افضل
 منك ويحذف البكرة والمعلمة والثانية فصل الكلام
 الذي يقر الجنب هو المسند بعد قولها نحو لا وجل قائم
 المقصد الثاني في المنصوبات الالهية المنصوبة اثنا
 عشرهما المفعول المطلق وبه وفيه وله وجه والحال
 والتميز والاشتراك وانما وانما وانما وانما وانما
 وانما وانما المنصوب بله التي انفي الجنب وجبها
 ولاء المشبهين بليس فصل المفعول المطلق وهو مصدر
 بمعنى فعل المذكور قبله ويذكر لنا كيد كضربة ضربا
 اوليان النوع نحو جلست جلسة اوليان الورد وهو
 جلست جلسة او جلستين او جلستات وقد يكون

الاسم
 المنصوب
 بالاسم

الاسم

من غير اللفظ الفعل المذكور نحو قد جلوسا وقد عذبنا
 من غير اللفظ الفعل المذكور نحو قد جلوسا وقد عذبنا

فعله لقيام قرينة نحو انك قولك للقادر خير مقدم اي
 اريد متقدما ووجوبها نحو سقا وحدث حمد
 ما وشت كرت شكرا وفضل المفعول به وهو
 اسم ما وقع عليه فعل الفاعل كضرب زيد او قد تقدم
 على الفاعل كضرب زيد بالمر بعد حذف فعل لقيام قرينة
 جواز نحو زيد في جواب من قال ان ضرب وجوبه او اربعة
 مواضع لا اول سماعي نحو امر او نفسه اي ترك امر
 ونفسه وانما وانما اي انتموه عن التسلية
 فاقصدوا لخير لكم واهلا وسهلا اي ايتت مكانا اهلا
 وابتت مكانا سهلا والجلق قياسية الشا في التذير
 وهو معمول بقدر رائق نحو انما بعد نحو ليل
 ولا بد اصله التوقف لئلا يسلوا ذاك المحدث منه
 منه مكررا نحو اظهري الطريق اي تق الطريق
 والثالث ما ضم على لفظه من لفظ التفسير وهو
 كل اسم بعد فعل او شبهه فعل يشق ذلك

الاسم
 المنصوب
 بالاسم

الاسم

يا رجل اخذ بيدي وان كان المنادى معرفا بالاسم
 قيل يا ايها الرجل ويا ايها المرحوم ويجوز ترقيم
 المنادى وهو خذ في في اخذ للتحيف كما تقول
 في مالك يا مال وفي منصور يا منصور
 وعثمان يا عثمان وخوسر في اخضر المرحوم
 الضم والحركة الاصلية كما تقول في
 يا حارس يا حارس واعلم ان يا
 من حروف النداء ويستعمل في النداء ايضا و
 هو المنفج عليه بياء او واو يقال يا زيدا
 ووازيده فوا يختص بالنداء ويحوي
 مشتركة بين النداء والندوب فوصل
 المفعول فيه هو اسم ما وقع فيه الفعل فيكون
 الزمان والمكان ويسمى ظرفا وظرف الزمان
 على قسمين مبصرو وهو ما يكون له حد
 معين كدهر وحين ومحدود وهو ما

الفاعل من ذلك الاسم بضمه حيث لو ساط عليه
 هو او ما سببه لضمه غوز يداضبة فان زيد انصب
 لفعال محوذف وهو ضربت نفس الفعل المذكور بعد
 محوذف ولهذا الباب فروع كثيرة الرابع المادى
 وهو كل اسم مدعو النداء لفظا وتقديرا نحو
 يا عبد الله اى وعو عبد الله وان حرف النداء
 قائم مقام ادعوا طلب وقد حذف حرف النداء لفظا
 نحو قوله تعالى يوسف عرض هذا لعلم ان المنادى
 على اقسام فان كان مفردا ضميرى على علامة الرفع
 كالاضمة ونحوها كالقوال ونحوها زيد ما زيدا
 ويا زيدا ونحوها مسنون ونحوه بلام الاستعانة
 شيا زيدا ويقع بالحق الضم ونحوها زيدا ونحوه
 انما زيدا ونحوها يا عبد الله او مستانرا التثنية
 نحو يا طالع اجلا او نكر غير معينة نحو قول الاعشى يا

ع
 ٦
 ٦١٢
 ع
 ع
 ع

يكون له حد معين كيوم وليل وشهر وسنة
 وكلها منصوب بتقدير في تقول صمت شهر درهم
 وسافرت درهم اي في شهر وفي درهم وظرف
 المكان كذا لك مبهر وهو منصوب ايضا نحو
 جلست خلفك وامامك ومحدود وهو ما
 لا يكون منصوبا بتقدير في بل لا بد من ذكر
 في فيه لفظا نحو جلست في الدار وفي السوق
 فصل المفعول له وهو اسم ما لاجله يقع الفعل
 المذكور قبله وينصب بتقدير لام نحو ضربته
 تاديبا اي للتاديب وقعدت عن الحرب جينا
 اي للبين وعند الرجاء هو مصدر بتقدير
 ادبته تاديبا وجبنت جينا فصل المفعول معه
 اسم ما يدرك بعد الواو مع لصاحبه مفعول الفعل
 نحو جاء البرد والجلباب وجئت بالاسد اي مع الجلباب ومع زيد
 فان كان الفعل لفظا وجازا لفظا يجوز فيه الوجهان

بمعاني

١٣٥

جئت

تقدير

الفاعل العاقل او العاقل

جئت وزيد بان كالفعل معنى وجاز العطف
 تعين العطف نحو ما زيد وعمران العطف
 تعين الصبح مالك وزيدا وما مثلك وعمران لان المعنى
 ما تضح فصل احوال افعالها على بيان فيه
 الفاعل او المفعول به او كليهما نحو جاءني زيد
 كما وضرت زيدا عشدا ودا وقتب عمرا كمين
 وقد يكون المفعول به نحو ما نحو زيد في الدار قائما
 لان معناه زيد استقر في الدار قائما وكذلك
 المفعول به نحو هذ زيد قائما فان معناه منته
 ضربته زيدا قائما والمعنى نحو زيد في الدار قائما
 والحال نكرة ابدا وذو الحال معرفة غالبا كما رأيت
 في الامثلة فان كان ذو الحال نكرة فيجب تقدير

جئت

اسمك به مال محمد ولد محمد احمد بن محمد صاحب

الحال عليه نحو جاني راكباً رجل لثلاً ليلتس
بالصفة في حالة التصغير رجل راكباً
وقد يكون الكا جمله خبرية نحو جاءني
زيد غلامه راكباً او يركب غلامه وشال راكباً
العامل فيه معنى الفعل نحو هذا زيد قائماً
فان معناه ايته او سائر ايداً قائماً او قد حذف
الغامل لقيام قرينة كما تقول المسافر بالمال
وغافل اي توجع سالماً وغافل فصل التميز هو توكيد
تذكر بعد مقدار واحد او كيل او وزن او
مساحة او غير ذلك مما فيه ابهام ومع ذلك
الابهام نحو عند عشرة ورجلاً او قنيزان
بترافونان سمناً او جريبان وصلنا وبتل التمة
مثلها زيدا وقد يكون من غير مقدار نحو عند
خاتم حد بل او سوار ذهباً و فيه انخفاض اكثر نحو

الاي
الاي
ن

خاتمه

عندك عندك محكم

خاتم حد يد وقد يقع بعد الجملة لرفع الجاسم
عن نسبتها نحو طاب زيد علماً او بافضل المستثنى لفظاً
بعد الاو نحو انها لتعلم الله لا ينسب اليه ما نسب الي
ما قبلها وهو على من متصل وهو ما اخرج عن
متعدد بالاو نحو انها جاءني القوم الا زيد
او منقطع وهو لذكور بعد الا غير صحيح
عن متعدد لعدم دخوله في المستثنى منه نحو
القوم حاراً واعلم ان اعراب المستثنى على اقسام فان كان
بعداً فكان موجباً وهو كلام لا يكون فيه
ظان فهو لا اسماً او منقطعاً كما في مقدم ما على المستثنى
منه نحو جاءني الا اخاك احداً وكان بعد خذ
وعداً احداً اكثر او كان بعد ما خذوا بعداً
وليست ولا يكون نحو جاءني القوم خطلاً
بتبدأ الى اخرك كان مضروباً وان كان بعد الا في كل
موجب والمستثنى منه مذكوراً يجوز فيه

رررررررررررر
قوب

الوجهان التصديق والبدن عما قبلها نحو وجبا
 على احد الا زيدا والازيد وان كان مقترفا
 بان يكون بعد الا في كلام غير موجبه اليقين منه
 غير ما كورد كان اعلم به بحسب العوارض بقول
 ما جاء في الازيد وما رايت الازيدا وما سرت
 الازيد وان كان بعد غير سوى وسوا
 وحاشا غللا اكثر كان محمورا نحو جاء الفوق
 غير زيد وسوى زيد وسوا زيد وحاشا
 زيد واعلم ان اعراب غير زيد بالمستثنى
 بالا نحو جاء في القوم غير زيد وغيرهم
 وما جاء احد غير زيد وغير زيد وما جاء
 غير زيد وما سرت غير زيد وما سرت
 نفس زيد واعلم ان لفظه غير هو ضوعه
 وقد يستعمل الاستثناء ان لفظه الا
 موضوعة لاستثناء وقد يستعمل لاحقة

عند

و

اللفيفة

كذا

كأن في قوله تعال لو كان فيها الهة الا الله لفسدنا
 اي غير الله وكذا قولك لا اله الا الله فصل
 خبر كان واخواتها هو المسند بعد دخولها
 نحو كان زيد فاعلم او نحو من جنس المناء الا
 انه يجوز تقديم خبرها على اسمها مع كونه
 معرفة بخلاف ثمة نحو كان القائم زيد فصل
 اسم ان واخواتها هو المسند اليه بعد دخو
 لها نحو ان زيد فاعلم فصل المصوب بالياء التي
 لتفاح جنس هو المسند اليه بعد دخولها اليها
 فكونه مضافة نحو لا غلام رجل في الدار او مشابه
 به نحو لا عشرين درهما في الكيس وان كان ما
 بعد لانك مفردة يبنى على الف نحو لا رجل في الدار
 وان كان معرفة او كونه مفعولا بينه وبين الا كانا
 مرفوعا ويجب تصدير لام اسم اخر لقول
 لان ثمالا دار ولا عرو ولا فيها رجل ولا امرأة وعلم

كأن في قوله تعال لو كان فيها الهة الا الله لفسدنا
 اي غير الله وكذا قولك لا اله الا الله فصل
 خبر كان واخواتها هو المسند بعد دخولها
 نحو كان زيد فاعلم او نحو من جنس المناء الا
 انه يجوز تقديم خبرها على اسمها مع كونه
 معرفة بخلاف ثمة نحو كان القائم زيد فصل
 اسم ان واخواتها هو المسند اليه بعد دخو
 لها نحو ان زيد فاعلم فصل المصوب بالياء التي
 لتفاح جنس هو المسند اليه بعد دخولها اليها
 فكونه مضافة نحو لا غلام رجل في الدار او مشابه
 به نحو لا عشرين درهما في الكيس وان كان ما
 بعد لانك مفردة يبنى على الف نحو لا رجل في الدار
 وان كان معرفة او كونه مفعولا بينه وبين الا كانا
 مرفوعا ويجب تصدير لام اسم اخر لقول
 لان ثمالا دار ولا عرو ولا فيها رجل ولا امرأة وعلم

نحو

اسم او اوله في قوله
 في قوله اوله في قوله
 في قوله اوله في قوله
 في قوله اوله في قوله

الله يجوز في مثل الاحوال والاقوة الابا الله حسيه
 اوجه فتحها ورضها وفيه الاول ونص الثاني
 وفيه الاول ورفع الثاني ورفع الاول وفيه الثاني وقد
 تجد في اسم لافترية نحو لافعليك اي لا يمش عليك
 فصر خبر ما ولاء المشبهتان بليس هو السند هيد
 وهو نحو ما زيد قائما والارجل حاضر وان
 وقع الخبر هيد لا نحو ما زيد الاقا ثم او تقدم الخبر
 نحو ما قائم زيد او زيدت ان بعد ما نحو الله ما
 ان زيد قائم بطل العمل كاديت وهو في لغة اهل
 اصل الحجاز واما بنو تميم فلا يعاونها اصل قال
 الشاعر عن لسانهم وهو مخفف فكالبدم قلت له
 ان تصدق له ما قبل المحذوف في الترحيم برفع الحرام المقصد
 الثالث في المحذوفات الاسماء المحذوفات هو المضاف
 اليه فقط وهو كل اسم فيجب له شيء بواسطة
 حرف الجر لفظا نحو مرتب زيد يعبه عن هذا

التركيب



ثوب

التركيب في الاصطلاح بانه جار مجرور وقدر
 نحو غلام زيد تقدس غلام لزيد يعبر عن هذا
 التركيب في الاصطلاح بانه مضاف ومضاف اليه
 ويحيث تحريكه مضاف عن التنوين وما يقوم
 مقامه نحو جاي غلام زيد وما علم ما علم
 ومسلموا مصر وعلم ان الاضافة على اسمين
 معنوية ولفظية اما المعنوية فهي ان يكون
 المضاف غير صفة مضافة الى المعنوية وهي انما
 معنوية نحو غلام زيد او بمعنى من نحو خاتم فضة
 او بمعنى في نحو صولة اللؤلؤ فاية هذه الاضافة لتعريف
 المضاف ان افضل في معرفة كالمثل في تخصيصه وان افضل في
 نحو غلام رجل واما اللفظية فهي ان يكون
 المضاف صفة مضافة الى المعنوية وهي ان
 تقيد الالف في لفظا نحو ضارب زيد او حسن غدا

الوجه فهايد لها تحفيف في اللفظ فقط واعلم
 انك اذا ضفت الاسم لصيغ او نحو الحمار والحمار الصحيح
 الي يا المتكلم كبرت اخي واسكت الياء وفتحها كفتلاحي
 ودلوي وخطيبي وان كان في اخر الاسم ياء
 مكسورة ما قبلها ادغمت الياء في الياء وفتحت
 الياء الثانية لئلا يلحقها لتاك ان تقول في
 فاضى فاضى وان كان في اخره واومضوما ما
 قبلها قلت الو او ياء وعملت كالتالي الان وابدلة
 الضمة بالكسرة تقول جاء في مسيلوي في الاسماء الستة
 تقول اخي وابي وجبر وهنوي وفي عند قوم ودولا
 ايضا ولا امر اصلا وقول لانما يعرف ذلك الفضل
 من الناس ذوو وشانوا فقطعت عن الاضافة قلت
 اخ وابي وحمو وهنوي وحمو يعرفون الثلاث

الشاعر

وذولا

وذولا يقطع عن الاضافة اصلا هذا اكل يتقدري
 صرف اجتم واما ما يدكر فيه اللفظ فسياتي ذكرها
 انشاء الله تعالى خاتمة في التوايح واعلم الاسماء التي ان
 مرت ذكرها من الاسماء المعربة كانت اعرابها
 بالاصالة يان دخلتها العوامل من الفروع
 والمنصوبات والمجرويات وقد يكون الاسم اعرابه
 بتبعيته ما قبله ويسمى لتابع وهو كذا فان
 باعراب سابقه من جهة واحدة والتوايح على
 انواع النعت والعطف بالحروف والتوكيد وال
 البدل وعطف لبيان فصل النعت تابع يدل
 على معنى في مطبوعه نحو جاءني رجل عالم اوف
 متعلق مطبوعه نحو جاءني رجل عالم ابوه ويسمى
 ايضا والقسم الاول يتبع مطبوعه في اربعة من
 عشرة اشياء في الاعراب والتعريف والتوكيد و
 الاقار والتثنية والجمع والتذكير والتأنيث نحو

هذا هو
 هذا هو
 هذا هو
 هذا هو
 هذا هو

في قوله تعالى
والمؤمنين
الاول

جاء في رجل عالم واستحالة وسجلان علما
ورجال علماء وزيد العالم والقسم الثاني انما
يتبع مطبوعه في خمسة فقط اعني الاعراب
والتعريف والتشكيخ قوله تعالى القصة ا
الظالم اهلها وفايده تخصيص المنعوت
ان كان كذا نحو جاء في سجد عالم او توضحه
ان كانا معا فترين نحو جاء في زيد الفاضل
وقد يكون المراد التنازع والملاح نحو لم الله
الرحمن الرحيم وقد يكون المراد المظهر نحو
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
وقد يكون للتاكيد نحو نفحة واحدة
واعلم ان التكرار توصف بالجملة
الجبية نحو مررت
برجل

خب

الاول

رجل يوه عالم واقام ابوه المصطفى بوصف
ولا يوصف به اصله فصل العطف بالحروف
تابع في نسبه ما يشبه في متبوعه وكلاهما مطبوع
بذلك النسبه وليسمى عطف النسبه ان يكون
بينه وبين متبوعه احد حرفي العطف وسماه ذكرها
انشاء الله تعالى نحو جاء في زيد وهو مراد اعطف على الصمير
المرفوع المتصل بحب تاكيد بالصمير المنفصل نحو مررت
انا وزيدا اذا فصل نحو مررت اليوم وزيدا اعطف
على الصمير المحرور بحب عادة نحو مررت بك
بريد واعلم ان المعطوف في حكم المعطوف عليه الحذف
اذا كان الاصل صفة كقولهم رجلا مبتدأ او صلة لموصول او من الموصوف
حاله نحو رجلا لا تأتي كذلك فالنائب عطفية انه حذفت
يجوز ان يقام المعطوف مقام المعطوف عليه جاز العطف
عليه وحيث لا فلا والعطف على معمولي عاملين محذفتين
جايز ان كان المعطوف عليه المحرور مقدما على المرفوع و

عامل راني
عامله متقط

المعطوف كذلك أي المجرى مقدما نحو في الدار زيد
والجمعة يجر وفي هذا المسئلة مذهبان إعران أحدهما
يجوز مطلقا عند الفراء ويجوز مطلقا عند سيديويه فقد
التأكيد وهو تابع يد على تقدير المتبوع فيما يسب
اليه أو على شمول الحكم لكل أفراد المتبوع نحو فيجد الملائكة
كلمة يجمعون والتأكيد على قسامين لفظي وهو تكرر
أول اللفظ الثاني زيد وهو موقوف وهو بالفاظ معددة
وهو هو نفسه وقينه للواحد المتبوع والجمع
باختلاف الصيغة والضمير نحو جاء في زيد نفسه و
الذي يدلان نفساهما وتزيدون انفسهم وكذلك في
وعيناهما وأعينهم وكلا وكلتا الشئ خاصة
نحو قام الرجلان وقامت المرأتان كذا هما
صا وكل راجع وأكع وأبع وأبع لغير
الثني باختلاف الضمة يرفى قال يقول اشترت
بني العبدكك وخاء في القوم كلمته
واشترت الجارية كلها و...ات النساء

جمعون
أول اللفظ
وهو هو نفسه
باختلاف الصيغة
الذي يدلان نفساهما
وعيناهما وأعينهم
نحو قام الرجلان
صا وكل راجع
الثني باختلاف
بني العبدكك
واشترت الجارية

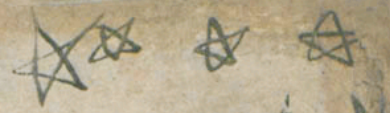
كلمتين وباختلاف الصيغة في الباقي وهي اجمع وتوافق نقول
اشترت العبدكك جمع التبع أصح وخاء في القوم اجمعون أك
اتبعون اجمعون اشترت الجارية جمعاء كنعاء كنعاء تصفاه
وقامت النساء جمع كنع تبع رجع وإذا اريدت تأكيد الظاهر
المتبوع المتصل بالالف والعين يجب تأكيد بالظهير
المنفصل تقول اشترت أنت نفسك ولا يؤكد بكل واجمع
ألا له اجراء وانعاض رجع افتراقه حسا كما القوم
وحكما العبدكك لا تقول اشترت العبدكك ولا تقول
الكرمت العبدكك واعلم ان الكع واخوانه اقل
لا جمع اذ ليس لها معنوا وفيه فلا يجوز تقديمها على الجمع
ويذكر ما بدونه ضعيف فضل البدل تابع بسبب الرفع
ما نسب للمتبوع وهو المقصود بالنسبة دون
متبوعه واقسام البدل اربعة بدل الكثر من القوم
وهو ما كان مدلوله مدلول المتبوع نحو جارية

كلمة

زيد اخوك وبدلا البعض من الكل وهو ما كان مدلوله جزء المدلول المتبوع نحو ضربت زيدا وشيء وبدلا لاشتمال وهو ما كان مدلوله متعلق مدلول المتبوع كسلب زيد ثوبه وبدلا الغلط وهو ما لا يرصد الغلط كما زيد جعفر وليت رجلا حمارا وليت ان البديل كان مكنى عن معرفة بحسبته كقوله تعالما بالثانية ثابته كادته ولا في ذلك في عكسه ولا في الظاهر متصل حذف البيان تابع غير متبوع وهو انما يسمى نحو قام ابو جعفر محروقا ابو عبد الله وقد يفتى بالبدل لفظ الادب قول الشاعر انا ابن التاركة البكره ليس عند الصبر ثوبه وقوعا التاركة المتبوع وهو ما وقع غيره مركب مع غير كلفظ زيد وحده فانه يتبع الفعل على سكون ويعرب بالقوة او مادته فيبقى الاسم مظهر للمعنى

ان يكون في اللدالة المعناه محتاجا الى قرينة الاشارة نحو ما اورد يكون على اقل من ثلثة احرف وتضمن معنى الحرف وذلك نحو هذا واحد عشر لا سعة عشر وهذا التسمي لا يعيد معربا اصلا وحكه ان لا يختلف اخر العواطف من حركة ليس ضم وقع وكسبه ليشي على اصح البصريين رققا وهو على ثمانية انواع المضملة واسماء الاشارة والوصولات واسماء الافعال والاصول والمركبات والكنائيات وبعض الضروف فصل المضملة اسم وضع ليدل على متكلم او مخاطب وغاية تقدم ذكره وهو على قسمين متصل وهو ما يتعمل وحدها متبوع نحو ضربت الاضرب من الاضرب مضمون نحو ضربني الى ضربتني او محروود نحو المولى غلامه والى الى من منفصل وهو التسمي فانما تسمى نحو انا الى من او نسوي نحو

بالحذف
الظاهر
الظاهر
الظاهر



آيات الى باهين فذلك سبعون ضميراً واعلم ان المرفوع
 المتصل يكون مستتراً في مستكناتي للماضي والغائب
 والغائبة كضربت وفي المضارع للمتكلم مطلقاً نحو ضربت
 وضربت وللخاطبة كضربت وللغائب وللغائبة كضربت
 وقضيت وفي اسما لفاعل والفعل مطلقاً
 استعمال المنفصل الاعني بعد تقدير المتصل نحو
 اياك لعبد وفاضرك لانا واعلم ان اعم ضمير اية
 يقع في الجملة يقتضيه المذموم بعد
 بعض ضمائر الشان للمذكور ضمير القصة واللوثة نحو
 احد وهو هند مليحة ويحل بين المتداء والخص
 الضمير المرفوع المنفصل مطابو للمبتدأ اذا كان
 معروفاً وافضل من كل ضمير فصيلاً لانه يفسد
 بين ضمير الضمير فهو القائم وهو
 المنفصل عن غيره وقال في كتابه ان كنت انت

الفصل اسماء الاشارات ما وضع ليدل
 على المشاوار اليه وهي خمسة الفاظ الستة
 معان للمذكور ذواتها ذوات او ذواتها
 وزنه ونهي وذي وذه وذهي واشتاتان ونين
 ونيسهما اولوا واو لا بالمد والقصر وقد يدخل باولها
 التشبيه كذا وهنولاء ويتصل باولها حرف
 هي خمسة الفاظ كذا كذا كذا كذا كذا
 من لفظ الحاصل من ضرب خمسة في خمسة وهي
 التي ذكرنا وذلك الذي ذكرنا في قوله واعلم ان
 انك للعبد وذلك للنون وسطا فصل الوصول
 ان يكون جزءاً من جملة الاربعة بعد وفي
 الخيرية ولا بد من تعاريفها بعد في الوصول
 مثال الذي في قول الجاهل الذي ابوه قائم او قاه ابوه
 والذي المذموم التي للوث والذنان والذنان ماشها
 بالالف دفعا في الباء صا وجر او هو والذين مع المذموم
 واللات واللوثة والذوات والذوات والذوات
 والذوات والذوات والذوات والذوات

فان الماء ماء ابى وجد في نوحفرت وذو
 طويت ابى الذي حرفت والذي طويت والالف
 والام وصلته اسم الفاعل والمفعول نحو جاءني
 الضار بزيد اي الذي ضرب زيدا ونحو خذ
 العايد من اللفظ ان كان العايد مفعولا نحو قام الذي
 ضربت اي الذي ضربته واعلم ان اي واية مربية
 الا اذا اختلف صدر مظهرها كقوله تعالى فالتتر عن
 كل شعبة ابهت شد على الرحمن عطيا اي هو است
 فصل اسم الافعال وهو كل اسم بمعنى الامر والطلب
 كزيد زيد اي امهله وفيها ت زيد اي بعد
 زيد او كان على وزن فعال بمعنى الامر وهو
 الشاذ في قياس كزال بمعنى ازل وتراك بمعنى
 اترك وقد يلحق به فعال مصدر ومعرفة كفجار
 بمعنى الفجر واصفة للون نحو انفاق بمعنى
 فاسفة ويالكوم بمعنى فالاكمة او اعلى اللانجا

اسم الهمزة

المؤنث كقطام وغلاب وحضار وهذه
 الثلاثة الاخير ليست من اسماء الافعال وانما
 ذكرت ههنا للنسبة فضل الاصوات
 كل اسم حكى به صوت كغاب لصوت الغر
 او صوت به الهماء كبح لاناخه البجر
 وطحا كاية ويجمع الجواهر بعضها

على بعض فصل المركبات كل اسم مركب من كلمتين
 ليس بينهما نسبة لاضافية والاسنادية فان تضمن
 الثاني حرفا يبي بنا ووهما على القبح كاحد عشر
 تسعة عشر الا ان في عشر فافها معرفة كالمف
 وان لم يتضمن ذلك ففيها لغات ثلاثة احدهما
 مائة الاقل على الضم والعرب انما غير ينصرف كبعلة
 وضربون ومعنى كرب فصل الكلمات هي اسماء
 وضع ليدل على عدم الهمزة كوكا ووجدت بهم
 كيت وبعلم ان كم على وجه استغناء مية وهو ما

اسم الهمزة

مفرد مضموع على التمييز نحوكم رجال عندك وجزيدي وهو ما
 بعدك مفرد مضموع نحوكم مال انفقته او مضموع نحوكم جلا
 اقبتهم ومعناه الكثير وتدخل فيهما تقول كم من رجل
 لقيته وكم من مال انفقته وقد يحذف ميم من اللفظ
 نحوكم مالك اكر ورجل دينك مالك وكم ضربت اكر
 واعلم ان كذا اذا وقع منصوبا اذا كان بعدها
 كلام مضموع منها ضمها نحوكم رجلا ضربت وكم
 غلام رجلا مكنت مفعولا به ونحوكم ضربت امرأت
 وكم ضربت مضموع صدره وكم يوم اسرتكم يوم صحت مفعولا
 فيه ومجرد اذا كان قبلها حرفا تجزا ومضافا نحوكم رجلا
 مروت وعليكم رجلا مكنت وغلامكم رجلا ضربت ومالك
 رجل سلبت حرفوا فاله بكن ينكم من الامر من مبتدأ
 ان له يكن طاقا نحوكم يوم اسرتكم رجلا اخوك وكم
 رجل ضربت ورجلا اذا كان ظرفا نحوكم يوم اسفرك
 وكم شهر صوم وصل الطرف البنية على اقسام منها
 ما قطع عن الاضافة بان يحذف اللذان اليه كقبيل وبعيد

او جسد

نحو

وفوق

وفوق وتحت قال الله تعالى الله الامرين قبلون بعد
 اي من قبل كل شيء ومن بعد ذلك ويسمى الغايات وهذا
 اذا كان المندوف مفعولا للتكلم والاكات معربة على هذا
 قر الله الامرين قبلون بعد ومنها حيث نيت
 تشبهها بالغايات الملائكة الاضافة وشرطها ان
 يضاف الجملة تا جلس حيث زيد جالس قال الله تعالى
 سمعتهم رجهم من حيث لا يعلمون وقد يضاف اللفظ
 كقول الشاعر لا ترى حيث سويل طالعنا حمة ارضنا
 الشهايد سطلوا اي مكان سهيل في حيث بمعنى المكان
 ومنها اذا لم يمسح للمستقبل فيها بمعنى الشرط
 ويجوز ان تقع بعدها الجملة الاسمية نحو ايتك
 اذا الشمس طالعة والمختار الفعلية نحو ايتك
 اذا طلعت الشمس وقد يكون للمفاجاة فيختار
 بعد البتة نحو ضربت فاذا لتسع طقف ومنها
 اذ وهي الماضى نحو جئت اذ طلعت الشمس واذا الشمس
 طالة ومنها ان والى المكان بمعنى الاستفهام نحو ان
 تمشي والى تقعده مع الشرط نحو تجلس تجلس والى تقعده

ويجوز بعد هذا

اقم ومنها متى للزمان شرطها واستفهاما نحو قوله تسافر
لصاحبه ومنها كيف لا تستفهاما جمالا نحو كيف انت اي في اي
حال انت ومنها ايان للزمان استفهاما بالثاني يوم الدين
ومنها من سند بمعنى اول المدعى ان صلح تجا ابالمع نحو
ماريات زيد ان يد يوم الجمعة في جواب من قال منة ماريات
زيد اي اول سنة انقطع زوية اياه يوم الجمعة وبمعنى
جملة ان صلح جوابا بانه نحو ماريات منة يومان في جواب قال
كم من ماريات زيد اي جمع ملام ماريات يومان ومنها لشي
ولدرن بمعنى عند نحو الى الدريك والفرقة بينهما ان
عند لا يشترط فيلح محض وشرط ذلك في الذي ولد
وجاء فيهما لغات اخلاذي ولدني ولدني ولدني
ولكن منها قط لا في النفي نحو ما ريات قط
ومنها محض للمستقبل المنفرد نحو لا ارضي عوض واعلم
ان اذا اضيف المظروف الى جملة او الى ارضي رضاء على الفتح
نحو قوله ما يوم ينفع الصادقين صدقهم ويومئذ
وجئذ وكما مثل وغير مع ما وان تقول غيرية مثل

ما ضرب

ما ضرب
من زيد الخاتمة في سائر احكام الاسم ولو اختلف غير النعت
والبناء وفيها فصول افضل اعلم ان الاسم على قسمين
معرفة ونكرة المعرفة اسم وضع لشيء معين وهذه
ستة اقسام الضمائر والاعلام والبهيمات اعني
اسماء الاسادات والموصولات والعرف
بالانم والمضاف الى احدها اضافة
معنوية والعرف بالنداء والعلام ما وضع
لشيء معين لا يتنازع غيره ويوضع واحد
واعرف المعارف لضمير المتكلم نحو انا ونحو ضمير
المخاطب نحو انت ثم للغايب نحو هو ثم العلم ثم
العرف بالانم ثم المبهوات ثم العرف بالنداء والضمائر
في قوة المضاف اليه لئلا تكون ما وضع لشيء غير
معين كرجل وفرد فصل اسماء العدد ما وضع
ليدراك الاشياء واصول العدد اثناعشر
كلمة واحدة الى عشرة ومائة والضمير استعماله
والحد في الاثنى عشر على القياس اعني المتكسر ونال

ف

ب وعلمان
صريح زيد

وللثلاثين بالثاء كما تقول في رجل واحد وفي
 الرجلين اثنان وفي امرأة واحدة وفي امرأتين اثنتان
 او اثنتان ومن ثلثة الى عشرة على خلاف القياس
 اعني للذكور بالثاء بقول ثلثة رجال والعشرة
 رجال والوثيق بدو وما تقول ثلث تسوق
 الى عشر تسوق وبعد العشرة تقول العشرة
 رجل واثنا عشر رجلا وثلثة وعشرون رجلا
 التسعة عشر رجلا واحدي عشرة امرأة
 واثنتان عشرة امرأة وبعد ذلك تقول
 عشرون رجلا وعشرون امرأة بذكر التسعين
 رجل واثني عشر رجلا وعشرون رجلا و
 احدى وعشرون امرأة واثنتان وعشرون
 رجلا واثنتان وعشرون امرأة وثلثة
 وعشرون رجلا وثلث وعشرون امرأة

وذلك عشرة امرأة الى تسعة عشر

الى التسعة وتسعين رجلا والى تسع و طالف رجل
 تسعين امرأة وبعد ذلك تقول مائة رجل ومائة امرأة والفانم
 ومئتا رجل ومئتا امرأة والفانم مائة رجل ومائة امرأة
 للذكر والمؤنث فاذا زاد على الالف والمائة يستعمل
 على قياس ما عرفت ولقد ام الالف على المائة والاحاد
 على العشرات تقول عند الف ومائة واحد وعشرون
 والفان وثلثة مائة واثنتان وعشرون رجلا
 واربع الاف وتسع مائة وخمسة واربعون امرأة وعلمنا
 بالقياس واعلم ان الواحد والاثني عشر لا يميز لهما
 لان لفظ الميز يستعمل عن ذكر العدد ~~في~~ تقول ~~فيها~~
 عند رجل ورجلان واماساير الاعداد فلا يميز لهما من
 التمييز فقول في مائة اثنان الى العشرة مخفوض
 مجموع تقول ثلثة رجال وثلث نسوة الا اذا كان الميز
 لفظا لانه فيئذ يكون مخفوضا مفردا تقول
 ثلث مائة وتسع مائة والقياس ثلث مائة

ميزان عدد بر وجهه وان زنة تارة بمجموع است وفور زنة بر وجهه فرد است
ز صدر بر وجهه فرد است و مجور

ومئتين ومميرا احد عشر الى تسعة وتسعين
منسوب مفرد نحو احد عشر رجلا واحدا عشر امرأة
ولسعة وتسعون رجلا وتسع وتسعون امرأة
وممير مائة والالف وتنتيهما وجمع الالف نحو
مفرد تقول مائة رجل ومائتا رجل والالف
رجل والفا رجل والفا امرأة والفا امرأة وثلاث
الاف امرأة وثلاث الاف رجل وقس على هذا
فصل الاسم المسمى كراما مئوت والمئوت
ما فيه علامة التانيث لفظا او تقديرا
والمذكر ما اختلفه وعلامة
التانيث ثلثة الالف المقصورة
كجمل والالف المدودة كراء وصفراء والمقتمة
انما هو التافق كارض ودار بدل الرضفة
ودوية ثم المئوت على صميم حقيقة وهو

ما بان

ما بان انه مذكور من الحيوان كأمرة وناقاة واثان
ولفظي وهو ما اختلف كظلمة وغير وقد عرف
الفعل اذا اسند الى المئوت فلا يغيد لها فصل
المثنى اسم الحق باخى الفا ويا مفتوحة
ما قبلها ونون مكسورة ليدل على ان مع
اخر مثله نحو رجلان ورجلين هذا في الصلح
اما المقصورة فان كانت الفه منقلبة عن
واو كانت تلي تيارا الى اصله كعصوان
وعصاوان كانت عن ياء او او وهو اكثر من
الالف في اوليس منقلبة عن شئ تقبلت كرحمان
وهذه اصلية كقران وان كانت التانيث تقبلت
كما وان كانت بدلا من اصل جان فيه الوجه
نحو كسواين وكسناين ويجي حذف نونه
عند الاضافة تقول جاء فلان زيد وكذلك
يحذف تاء التانيث في ثنية الخصلة والهيئة
خاصة تقول حضين واليان الا انها

وحمل

انها

كجما

نحو كسواين

عند الاضافة

يحذف تاء

خاصة

٦
 مثلا زمان فكا فثانيه واحد الزوج واعلم انه
 اذا ان يدر اضافة الثني الى المثني يعبر على الاول لفظ
 الجمع كقوله تعا السارق والسارقة في وطعوا
 ايد فيها وذلك لكل هيت اجتماع تينين فيها
 تامة الاتصال لفظا ومقا فصل المجموع ما دل على
 احاد واولئك الاحاد مقصود نحو وفطرته
 اما بتغير ما لفظي كرجل الخ جمع رجل وقديري
 كفلك على وزن اسد فانت مفرد ايضا فلك
 كنه على وزن قفل فالقوم ونحوه وان دل
 على احاد كنه ليس جمع اذ لا مفرد له به الجمع
 على قسمين مصحح وهو الذي يتغير بناءه
 نحو سلسون ومكسر وهو ما يتغير بناء مفرد
 والمصحح على قسمين مذكر وهو ما الحق باخر
 واو مضموم ما قبلها او نون مفتوحة كسلسون
 او ياء مكسورة ما قبلها ونون كذلك نحو سلسيان
 ليدل على ان معه اكثر منه هذا في الصحيح
 واما

٧٤
 ولما التقوس في حذف الفقه يا نحو قاضون وداعون
 وللقصور في حذف الفو ويقى ما قبلها مفتوحا
 ليدل على الالف المحذوف نحو مصطفىون محققون
 بالواو العلوي الى العقل واما قولهم بنون
 وارضون وسنون وقلون بالواو والنون
 فساد فيكون لا يكون افعال ثبوتية ففعل كانه
 حملا ولا فعلا ان مؤنثه فعلا كسكران مؤنثه
 سكرى ولا فعلا بمعنى ففعل ككسح بمعنى
 جرح ولا فعلا بمعنى فاعل كصور بمعنى ضا
 ويجوز حذف نونه بالاضافة وموت وهو
 ما الحق باخر الف وباء بشرطه ان كاضفة
 وله مذكرة ان يكون مذكرة فجمع بالواو والنون
 كسلمات وان لم يكن له مذكرة بشرطه ان لا يكون
 مؤنثه مجردا من الناء كالحاء والحاصل ان
 في جمع حايضة حايضات فلو قيل جمع حايضات
 حايضات لفر التباس وان كان اسمي غير مفرغ
 بالالف والياء يلا بشرط كهندان والمكسر صيغة

ما
 سلسون
 سلسيان
 سلسون
 سلسيان

في اثنان في كل واحد يعرف بالسمع كرجالهم او اس
 وفلس مثل وفي غير الثلاثة على وزن فعلا لا كفا
 وجدول جمع جعفر وجدول قياسا كما يعرف
 في الضرب واعلم ان الجمع ايضا على قسمين جمع
 قلة وهو ما يطلق على العشاء وما دونها وابنية فعل
 وافعال وافعل و ففلة وجمع الصلح يدون اللام
 وجمع كثره وهو ما يطلق على قوت العشرة وابنية
 ما عدل هذا السبعة ويستعمل كل واحد منهما في موضع
 على سبيل الاستعارة فصل المصداق اسم يدل على الحد
 فقط ويشتمون الفعال كالضرب والضرب مثلا و
 ابنية من الثلاثة المجرى غير مصبوط تعرف بالسمع
 ومن غير قياس كالافعال والافعال والاستفعال
 والفعلة والتفعل مثل في المصدر لا يكون مفعولا
 مطلقا يعمل عمله اعني يرفع فاعلا لا يرفعها كما اننا
 نقول

المصداق

كالعجني

كالعجني قيام زيد وينصب مفعولا ايضا
 ان كان متعديا نحو عجنني ضرب زيد عرو او
 لا يجوز تقديم معمول المصدر عليه فلا يقال
 عجنني ضرب عرو ويجوز اضافته الى الفاعل
 نحو كرهت من ضرب زيد عرو او الى المفعول
 نحو كرهت من ضرب عرو ولما ان كان مفعولا
 مطلقا فالعمل للفعل الذي قبله نحو ضربت
 ضربا عظيما فمضروب ومضروب يضرب وصل
 اسم الفاعل مشتق من فعل لازم او متعديا
 ليبدل على من قام به الفعل بمعنى الحدوث
 وصيغة من الثلاثة في الحدوث على وزن الفاعل

ضرب

كالعجني

كضارب وناصب ومن غيره على وزن صيغة
 المضارع عن ذلك الفعل مضمومة فكان حرفا
 المضارعة وكسرة ما قبل الآخر كدخل ومستخرج
 وهو يعمل عمل فعلة المعرفة ان كان معني
 الحال والاستقبال ومعتدا على مبتداء نحو زيد
 قائم ابوه او زى الحال نحو جاءني زيد ضاربا
 ابوه عمري او موصوفه نحو محمدى رجل ضارب
 ابوه عمرا او همة الاستفهام نحو اقام زيد ابوه
 النفي نحو ما قام زيد ابوه ان كان بمعنى الملاحظ
 وجب ان يضافه نحو زيد ضارب عمرا من هذا اذا
 كان منكوما اذا كان مفسرا باللام ليسوى فيهم
 جميع الا منتهى نحو زيد الضارب ابوه عمرا
 او غير ذلك

او مبتدأ على وصول نحو ضارب رجل ضارب
 ابوه عمرا صح

فصل

فصل اسم المفعول مشتق من الفعل المتعدي لا يدل على
 من وقع عليه الفعل وصيغة من الثلاث
 الجرد على وزن مفعول لفظا مضروبا و
 تقدير المكفول ومرمى ومن غير كاسم الفاعل
 منه يفتح ما قبل الآخر كدخل ومستخرج ويعمل
 عمل فعلة المجهول بالشرائط المذكورة في اسم
 الفاعل نحو زيد مضروب غلامه الان او غدا
 فصل الصفة المشبهة اسم مشتق من فعل لا
 يدل على من قام به الفعل بمعنى الثبوت
 وصيغتها على خلاف صيغة اسم الفاعل
 والمفعول وانما يعرف بالسمع كحسن وجعب

او باللام او بحذف هـ

وظريف وشجاع وزلول وهي تعمل عمل فعلها
مطلقا بشرط الاعتماد المذكور ومسائلها
ثمانية عشر لان الصفة اما اللام او محذوف
عنها او معولها اما مضافا لكل واحد منهما اما مفعول
او منصوب او محمور فذلك ثمانية عشر تفصيلا
خو جاء زيد بحسن وجه ثلثة والحسن الوجه
والحسن وجه وحسن وجه والوجه وحسن
وجه وهي خمسة اقسام تمنع الحسن وجهه والحسن
وجه مختلف في وجهه والبواقي احسن ان كان
فيه ضمير والحد وحسن ان كان في تن وبيع ان لم يكن
قيضير والطايطا انما متى رفعت بها معولها
فلا يبرز الصفة نصب او جر في فيها ضمير الموصوف

او باللام او بحذف هـ او باللام او بحذف هـ

فصل

فصل اسم لتفضيل اسم مشنوء من فعل ليدل
على الموصوف بشي ياد على غيره وصيغته
افعل عا التثنية لا في الجند ليس ياون
ولا عيب نحو زيد او فعل الناس فان كان زائدا على
الثلاثي او كان نونا او عينا يجب ان يبنى فعل
من الثلاثي في الجند ليدل على الطبا لغة والسندة
والكثرة ثم يذكر بعد مصدر ذلك الفعل
منصوبا على التمييز كما نقول هو ابشدا استعجابا
واقوى حمرة واقبح عرجا من سريد وقيايبه
ان يكون للفاعل كما سرق وجاء للمفعول قليلا نحو
واعدت واشغلت واشهر واستعماله على ثلثة
او جره مضافا كزيد افضل القوم او معرفا باللام

فصل اسم لتفضيل اسم مشنوء من فعل ليدل

فصل

نحو زيد افضل ومن نحو زيد افضل من غيره
 ويجوز في الأول الافراد ومطابقة اسم التفصيل
 للموصوف نحو زيد افضل القوم ^{والله اعلم} والزيدون
 والزيدان افضل القوم وافضل القوم والزيدون
 افضل القوم وافضل القوم وهذا ^{المراد}
 فضيل النساء والهندان فضيل النساء وفضلي
 النساء والهندات افضل النساء وفضليات
 النساء وفي الثاني يجب المطابقة نحو زيد افضل
 والزيدون والزيدان الافضلون والافضلون وفي الثالث
 يجب كونه مفردا من كل ابد نحو زيد افضل من غيره
 والزيدان افضل من غيره والزيدون افضل من غيره

وهن

عشر موضعا بعد حتى نحو اسلمت حتى ادخل
 الجنة والام حتى نحو قام اليك بسلام نحو نحو ما كان
 ليعدتهم والفاء الواقعة في جواب الاسر والنهي والتقي
 والاستفهام والتمني والعرض نحو اسلمت قسم
 ولا تعص فتعذب وتعلم فتجو وما تدرنا
 فنكر مك وليت لي مالي فانفق والامر تنزل بنا
 خيرا وبعد الواو الواقعة كذلك في جواب هذه الا
 شياء نحو اسلمت وتسلم الى الاخر لا مثله وبعد او
 بمعنى الى نحو لا حسبي الا الله اعطيتي حتى وبعد
 واو العطف اذا كان العطف عليه اسما نحو
 اعجبتني قيامك وتخرج ويجوز الظهارة مع لام
 نحو اسلمت لان ادخل الجنة ومع واو العطف
 نحو اعجبتني قيامك وان تخرج ويجب اظهاوا
 مع لا في لام كي نحو لا يعلم ويعلم ان الواقعة
 بعد العلم ليست هي الناحية للفعل وانما

في الامم وان كان
 في الامم وان كان
 في الامم وان كان

في المحفظة عن المنقلة نحو علمت ان سيدي قوم
 قال الله تعالى علم ان سيكون منكم مرضى وا
 لواقعة بعد الظن يجوز فيه الوجهان ان تنصب
 بها وان تجعلها اكالواقعة بعد العلم نحو ظننت
 ان يقوم **فصل** المجرم وم عامله لم ولما ولام اسما
 ولا في النهي وكلم المجازات وهي ان ومها وازما و
 حيثما واين ومتى وما ومن واي واتى وان المقدرة
 نحو لم يضرب ولما يضرب وليضرب ولا يضرب
 وان تضرب اضرب الى اخرها واعلم ان لم تغلب
 لمضارع ما ضيا منفييا ولما كذلك الا ان فيها
 توقع بعد فعله وايضا يجوز حذف الفعل بعد
 لما خاصة تقول ندم زيد ولما اي ينفعه الندم
 ولا تقول ندم زيد ولم يل يقال ندم زيد ولم
 ينفعه الندم اما كالم المجازات هـ فاكانت او اسما
 في تدخل على الحلتين ليدل على ان الاولى سبب

للتانية

ان يجعلها كالواقعة بعد العلم
 ودواما

للتانية ويسمى الاول شرطا والثاني جزءا ثم ان كان الشرط
 والجزء مضارعين يجب ان يكون فيهما لفظا نحو ان ضارب
 وان كان الجزاء وحده ما ضيا يجب ان يكون في الشرط نحو ان
 تضربني ضربك وان كان الشرط وحده ما ضيا يجوز
 قد لفظا او معناه في الجزاء الوجهان نحو ان جئتني
 الكريمك واكرمك واعلم انه اذا كان الجزاء ما ضيا
 بغير قد لفظا او معنى لم يجز الفاء فيه نحو تكلمتني
 الكريمك قال الله تعالى ومن دخله كان امنا وان كان الجزاء
 مضارعا او مبتدئا او منقيا بلا جاز فيه الوجهان نحو
 ان تضربني اضربك او تضربك وان تضمنت لا
 اضربك او فلا اضربك فان لم يكن الجزاء احد
 لتسميين لم تذكرين فيجب الفلواتك في اي
 صور الاول ان يكون الجزاء ما ضيا مع قد

فيجب الفاء فيه لقوله تعالى ان يسرق فقد سرق اخ
 له من قبل الثاني ان يكون مضارفاً منفياً بغير لا
 نحو قوله تعالى ومن يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه
 الثالث ان الجملة اسمية كقوله تعالى من جاء
 بالحسنة فله عشر امثالها الرابع ان يكون
 جملة انشائية اما كقوله تعالى قل ان كنتم
 تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله واما ذهباً
 فان علمه موهون موهونات ولا ترجعوهن الى
 الكفار وقد يقع اذامع الجملة الاسمية موضع
 لفاء كقوله تعالى وان تصبر سيئة بما قدمت
 ايديهم اذا هم يقنطون واما قوله ان جاء
 لا فعلا الخمسة التي هي الاسما نحو تعلم يتج والتمني
 نحو لا تكذب بكن خيال لك والاستفهام نحو هل
 تزورنا ففكر ملك والتمني نحو ليتك عندى ما
 اخذ منك والعرض لا تنزل بنا فتصيب

خبراً

بلا

خبراً وكل ذلك اذا قصد ان الاوّل سبب للثاني والثاني
 مسبب له كما رأيت في الامثلة فان معنى قوله تعلم
 يتج ان تعلم يتج فكذلك الباقي فلذا الك امشع قوله
 لا تكلف تدخل الناس الامشع السببية اذ لا يصح
 ان يقال ان لا تكلف تدخل الناس الثالث
 الامر وهو فعل يطلب به الفعل من الفاعل
 مخاطب كضرب واغتر و اسرم بان تحذف من ا
 لمضارع حرف المضارعة ثم تنظر اليه فان كان ما بعد
 حرف المضارعة ساكناً يذت هزئة الوصل
 ان انضم ثلثه نحو انصا ومكسورة ان انفتح كاعلم
 او انكسر نحو اضرب واستخرج وان كان ما بعد
 حرف المضارعة متحركاً فلا حاجة الى الهزئة فوعدا
 وحاسب وباب الافعال من القسم الثاني وهو
 مبنى على ما يجوز به مضارعة كضرب واغتر و
 اسرم واسح واضربا واضربوا ووجرح مجزفاً

الحسنة
 والاشارة في
 النون في التثنية
 وعمره الى قوله

فصل فعل ما لم يسم فاعله وهو فعل حذف فاعله
 وأقيم المفعول مقامه ويختص بالمتعدي وعلامته
 في الماضي ان يكون اوله مضموما وما قبل اخره مسكورا
 في الابواب التي ليست في اولها همزة وصل ولا تا زايية
 نحو ضرب ودحرج وان يكون اوله وتانيه مضموما
 وما قبل اخره مسكورا كذلك فيما في اوله تا زايية نحو
 تفضل وتقول وان يكون ثالثه مضموما وما قبل
 اخره مسكورا فيما في اوله همزة وصل نحو استخرج واقتد
 والهمزة تتبع هذا المضموم ان لم تندسج وفي المضارعة
 ان يكون حرف المضارعة مضموما وما قبل اخره
 نحو يضرب ويستخرج الآتي باب المفاعلة والافعال والتفعيل
 والتفعليل والفعللة وحقاقتها الثمانية فان العلامات
 فيها فتح ما قبل اخرها نحو يجاسب ويدحرج وفي
 لا جوف ما ضبه قيل وبيع فبالاشتمام قيل وبيع
 وبالواو قول وبيع وكذلك باب اخصير وانقيد

دون استخرج

وزنه
 دون استخرج واقيم لفقلا ن فعل فيها ومضارعه
 تقلب العين الفاضحة يقال وبيع كما عرفت في التصريف
 مستقضى فصل الفعل اما متعد وهو ما
 يتوقف فهم معناه على متعلق غير الفاعل كضرب
 زيد عمرا واما لازم وهو ما بخلافه كضرب زيد والمتعلق
 يكون الى المفعول واحد كضرب زيد عمرا او الى المتحولات
 كاعطيت زيدا درهما ويجوز فيه الاختصار على احداهما
 مفعوليه كاعطيت زيدا واعطيت درهما بخلاف
 علمت اولى الثلاثة مفاعيل نحو علم الله زيدا عمرا وفاق
 ومنه اسرى وابنتا واخبر وخبر وحدث وهذا
 الستة مفعولها الاول مع الاخيرين كفعلول باب
 اعطيت في جواز الاختصار على احدها تقول اعلم
 الله زيدا الثاني مع الثالث كفعلول باب علمت في عدم جوازها
 فلو تقول اعلمت زيدا خيرا لناس بل تقول
 اعلمت زيدا عمرا واخيرا لناس

٩

١٠	٨	٧
٧	٩	٣
٩	٣	١٥

فصل في أفعال القلوب وعلمت و
 وحسبت وعلمت ونعت ولمايت وعلمت هي أفعال
 تدخل على الابتداء والخبر وتنصب مفعولها المفعول به
 نحو ظننت زيدا عالما وأعلم أن هذه الأفعال خواص
 منها أن لا يقتصر على أحد مفعوليهما بخلاف باب
 اعطيت فلا تقول علمت زيدا ومنها يجوز الرفع
 أي لفظا ومعنا إذا توسقت نحو زيد ظننت قائم
 أو تأخرت نحو زيد قائم ظننت ومنها أنها وجب
 تعليقها إذا وقعت قبل الاستفهام نحو علمت
 زيد عندك أم عسرو وقبل النفي نحو علمت
 ما في يدي الدار وقبل الأسماء لا بد من مفعولها
 لزيد منطلق ومنها التصحير أن يكون فاعلها
 ومفعولها ضمير بين شيئين واحد نحو علمتني
 منطلقا أو ظننتك غافلا وأعلم أنه قد يكون
 ظننت بمعنى التهمت وعلمت بمعنى عرفت

وسرايت بحكي

٣

وسرايت بمعنى ابصرت وجدت بمعنى اصبت الظا
 تنصب مفعولا واحدا فقط فلا يكون ح من أفعال
 القلوب فصل أفعال الناقصة وضعت لتقدير
 الفاعل على صفة غير صفة مصدرها وهي كان و
 صار إلى آخره تدخل على الجملة الاسمية لافادة
 نسبتها حكم معناها فترفع الأول وتنصب الثاني
 فتقول كان زيد قائما فكان يكون على ثلاثة أقسام
 ناقصة تدل على ثبوت الخبر لفاعلها في الماضي
 دائما نحو كان الله عليما حكما أو منه طعما نحو كان
 زيد شابا ونامة بمعنى ثبت وحصل نحو كان
 القتال أي حصل القتال وزائدة ما لا يتغير به
 المعنى كقول الشاعر جواد ابن أبي بكر تسامى على
 كان السومة الأعراب أي على السومة العراب
 وصار للثقال نحو صار زيد غنيا واصبح و
 أمسى تدل على اقتران معنى الجملة بتلك الاوقات
 واضح

نحو اصبح زيد ذاك اي كان ذلك في وقت الصبح
 ويعني صار وتامة بمعنى دخل في الصباح
 واخفى وليس في ظل وبات تدلان على اقتران
 معنى الجملة ~~بذلك~~ ^{انما} ~~الاوراق~~ ^{انما} ~~في اصبح~~ ^{انما} ~~زيد~~ ^{انما} ~~الكلمة~~
 بوقية هما ويعني صار وما زال وما برح وما فرغ
 وما انفك تدل على استمرار ثبوت خبرها الفا
 عليها من قبل نحو ما زال زيد اميرا ويلزمها حرف
 النفي وما دام تدل على توقيت امر ببقاء ثبوت
 خبرها الفا عليها نحو ما دام الامير جالسا
 وليس تدل على نفي معنى الجملة حالا ^{مطلقا} ~~وقيد~~
 نحو ليس زيد جالسا وقد عرفت ببقية احكامها
 في القسم الاول فلا نعيد لها فصل افعال
 المقاربة افعال وضعت للدلالة على دخول الخبر
 لتمامها وهو على ثلاثة اقسام الاول للترجاء
 وهو عسى وهو فعل جامد لا يستعمل منه

نحو

غير

غير الماضي وهو العمل مثل كاد ان يحزن
 غير الماضي وهو في العمل مثل كاد ان يحزن
 فعل مضارع مع ان نحو عسى زيد ان يقوم و
 يجوز تقديم الخبر على اسمها نحو عسى ان يخرج
 زيد وقد يحذف ان ~~منها~~ ^{ان} ~~عسى~~
 زيد يقوم الثاني للحصول وهو كاد وخبرها
 فعل مضارع دون ان نحو كاد زيد يقوم وقد
 تدخل ان مشابها يعصب نحو كاد زيد ان يقوم
 الثالث للاخذ والشروع في الفعل وهو طفق
 وجعل وكرب واخذ واستعملها مثل كاد نحو
 طفق زيد يكتب ~~واوشك~~ ^{واوشك} ~~استعمل~~ ^{استعمل} ~~الرغوة~~ ^{الرغوة} ~~عسى~~
 مرة ونحو كاد مرة اخرى فصل ~~فعل~~ ^{فعل} ~~التعجب~~
 ما وضع لانشاء التعجب وله صيغتان ما افعله
 نحو ما احسن زيد اي اى شئ احسن زيد و
 في احسن ضمير وهو فاعله وافعل به هي ^{احسن}
 بزيد ولايينيان الاما ينين منه افعل ^{التفضيل}

ويوصل في الممتنع مثل ما أشد كما عرفت في اسم التفضيل
 فلا يجوز التصرف فيها بتقدير ولا بتأخير ولا فصل ولما
 اجاز الفصل بالطرف نحو ما احسن اليوم زيد فصل
 افعال المدح والذم ما وضع لانشاء مدح او ذم اما المدح
 فله فعلا ن نعم وفاعله اسم معرفة فالام نحو نعم الرجل
 زيد وقديون المضاف للمعروف بالام نحو نعم غلام
 الرجل زيد وقلة يكون فاعله مضمرا ويجب تميزه
 سكونه بصوتية نحو نعم رجلا زيد وما نحو قوله تعالى فاعلم
 اني نعم الربيع سائهي ومحمد ارحم الراحمين
 فعل المدح وفاعله في ذلك المخصوص بالمدح زيد و
 عند ان يقع قبله مخصوص بالمدح جيبك او بعد
 عين نحو جيبك او جيبك زيد وجيبك زيد و جيبك او جيبك
 نحو جيبك اكبازيد وجيبك ازيد و اكبوا اما لزم
 فله فعلا ن ايضا بنس نحو بنس لرجل زيد او
 بنس غلام الرجل زيد و بنس رجلا زيد و بنس

نحو ساء الرجل

نحو ساء الرجل زيد وساء غلام الرجل زيد وساءون
 زيداء مثل نعم و بنس والله اعلم بالصواب القسم الثاني
 في الحروف وقد مر تعريفه واقسامه سبعة عشر
 قسما حروف الجر وحروف المشبهة بالفعل وحروف
 العطف وحروف النداء وحروف التثنية وحروف
 الايجاب وحروف الزيادة وحروف التفسير وحروف
 المصدر وحروف التخييض وحروف التوقع
 وحروف الاستفهام وحروف الشرط وحروف
 الردع وباء التانيث الساكنة والتنوين ونون
 التاكيد حروف الجر حروف وضعت لافضاء الفعل
 او تشبيهه او معنى الفعل الى ما يليه نحو ساءت بزيد
 وانما ساء بزيد وهذا في الداس ابوك اي الذي
 اشير اليه فيها وهي تسعة عشر حفا من وهي
 للابتداء لغاية في الكلام وعلامته ان يصح في
 مقابلة الانتهاء كما تقول ساءت من البصر الى

الكوفة

والتبيين وعلامته ان يصح وضع الذي مكانه
 كقوله تعالى فاجتنبوا الرجس من الاوثان اي
 السجس الذي هو الاوثان والتبويض وسلا
 ان يصح وضع بعض مكانه نحو اخذت من الذي
 واهم وزايله وعلامة ان لا يختل المعنى باسفا
 فوما جاني من احد ولا تزد في الكلام الموجب
 خلافا للكوفيين واما قولهم قد كان من مطر
 وشبهه متاقل والى وهي للانتهاء الغاية
 كما ومعنى مع قليلا كقوله تعالى فاعسلوا
 وجوهكم وايديكم الى المرفق او مع المرفق
 حتى مثل الى تمت الباردة حتى الضياع ومعنى
 مع كثير نحو قدم الحجاج حتى المشاة ولا تدل
 على غير الظاهر فلا يقال حناه خلافا للمبرور
 يقال الشاعر فلا والله لا يبقى اناس في حناك
 بالاي زياد شاذ وفي النظر فية نحو ربي الذي

والشاذ

تدخل على الظاهر والمضم نحو الله وبالرضن وبك ولا
 به المقسم من جواب وهو جملة تسمى المقسم عليها فان كانت
 موجبة يجب دخول الام في الاسمية والفعلية نحو والله
 يزيد قائم والله لا فعلن كذا وان مع الام في الاسمية
 نحو والله ان يزيد لقائم وان كانت منفية يجب دخول ما ولا
 نحو والله ما يزيد بقائم والله لا يقوم زيد وقد جحد والنق
 لنزال اللبس كقوله تعالى تالله تفتون ذلك بوسن واعلم
 انه جحد في جواب المقسم ان تقدم ما تدل عليه نحو زيد قائم
 والله او توسطت نحو زيد والله قائم وعن وهي للجملة
 كما ميت السهم عن القوس وعلى للاستعلاء نحو زيد
 على السطح وقد يكون عن وعلى اسمين اذا دخل عليهما
 من فيكون عن بمعنى الجانب تقول جلست من عن يمينه
 اي من جانب يمينه ويكون على بمعنى فوق نحو نزلت من
 على الفرس اي من فوقه والكافر للتشبيه
 نحو زيد كعم وزايله كقوله تعالى ليس كمثل شي و

وقد يكون اسما كقول الشاعر يبيض ثلاث كنجاجيم
 يضحك عن كالبرد المورومذ ومنذ وهو الزمان اما
 للابتداء في الماضي كما تقول في شعبان ما ريت منذ رجب
 او لفظ فية في الماضي نحو ما ريت منذ شهرنا وذي
 اي في شهرنا وفي رومنا واذا رجع ما بعد ما كانا اسمين و
 خلا وما بنا وعدا وهي الاستثناء نحو ما جاني القوم
 خلا زيد وحاشا سم وعدا برك فصل حس والمشتبهة
 بالفعل وهي ستة ان ان الى افع هذا نحو وقد
 على الجملة الاسمية وتنصب الاسم وترفع الحجب كما
 عرفت وقد تلحقها ما والكافة فتلقها عن العروج
 تدخل على الافعال تقول انما قام زيد واعلم ان ان
 الكسورة المنة لا تغير معنى الجملة بل يؤكدها وان
 المفتوحة المنة مع ما بعدها من الاسم والحجب في حكم
 المفرد ولهذا يجب الكسرة اذا كان في اابتداء الكلام
 نحو ان زيدا قائم وبعد القول كقول تعالى يقول انما

يقع

يقع وبعد الوصول نحو ريت الذي ان اباه علم لما
 يقع وبعد الوصول نحو ريت الذي ان اباه علم لما جد و
 اذا كان في خبرها للام نحو ان زيد قائم ويجب الفتح حيث
 يقع فاعلا نحو اعجبني انك قائم وحيث يقع مفعولا نحو
 انك قائم وحيث يقع مبتدئا نحو عندى انك قائم وحيث
 يقع مضافا اليه نحو اعجبني اشتها رانك فاضل وحيث
 يقع محي ورا نحو من انك عالم بعد لو نحو لو انك عندنا و
 لولا انه حاضر ويجوز العطف على الاسم ان الكسورة با
 السرفع والنصب باعتبار الجمل واللفظ نحو ان زيد قائم
 وعرو وعرو واعلم ان ان الكسورة قد تخفف ويلزمها
 للام نحو قوله تعالى وان كلاما ليو فينته ويجوز القاها
 كقوله تعالى وان كل ما جيج لدينا محضون ودخولها
 على افعال المبتدأ وان نحو نحو ان كنت من قبله لن
 الغافلين وان نظنك لن الكاذبين وكذا لك المفتوحة
 قد تخفف يجب اعمالها في ضمير لسان مقدما فيدخل
 على الجملة اسمية كانت نحو بلغني ان زيد قائم او فعلية

٢

وجيب دخول السين اوسوف اوقداوصوف النفي على
الفعل كقوله تعالى علم ان سيكون منكم مرحون والقمي
المستتر اسم وانجمله خبرها وكان للتشبيه نحو
كان زيد الاسد وهو مراب من كاف التشبيه وات
المسورة وانما قدمت لتقديم الكاف عليها تقديرا
لان زيدا كالاسد وقد تحذف قلما من العلة نحو كان
زيد الاسد ولا يكون للتشبيه في الوسط بين كلاً
متغايرين في اللقب وفي المعنى نحو جاء زيد لاكن عمرو
ما جاء وغاب زيد ليكن بكل حاشي ويجوز معه الواو
نحو قام زيد وليكن عمرو واجالس وقد تحذف فنلق
عن العلة نحو مشى زيد ليكن عمرو وعنده ناوليت الله
للتغنى نحو ليت هذا عندنا واجاز الفاء ليت زيدا وانما
بعضها حتى ولعل للترجي كقول الشاعر احب الصنا
لحين لست منهم لعل الله يرد قتي صلاها وشذ
الجس بها نحو لعل زيد قائم وفي لغات على ومن وان ولا

١٣٧

١٣٨

وعند المراد

وعند المراد اصله على وحذف فيه الام والواو في فتح
فصل حروف العطف عشق وهي الواو والفاء وشر
وحق واوام واما ولا وبل ولكن فاسبعة اولى للجمع
والواو له مطلقا نحو جاءني زيد وعمر وسواء كان زيد
مقدما في الجيئ او عمر والفاء للترييب بلا مهلة
نحو قام زيد فعرو وهو اذا كان زيد متقدما بلا مهلة ونحو
للترييب بمهلة نحو قام زيد ثم عمرو اذا كان زيد متقدما
وبينهما مهلة وصتي كتم في الترييب والمهلة الا ان
مهلة حتى اقل من مهلة ثم وليتشرط فيه ان يكون معطوفا
داخل في المعطوف عليه وفي تقييد القرة نحو مات الناس
حتى لا نبيا او ضعفا في قدم الحاج حتى المشاة واوام
واما وهذه الثلاثة لشبوت الحكم لاحد الا ان لا يعينه
نحو مرت برجل او امرأة واما انما يكون حرف العطف
اذا كان تقدمها اما اخرى نحو العبد واما نوح واما ضرر
يجوز ان يتقدم اما على او نحو زيد اما كان اوله يكون وام

١٥٥
١٥٦

على تسمين متصل وهي ما يسأل بها عن تعيين حد
الامرين والسائل بها يعلم بثبوت احدهما بمبها بخلاف
او لا ما فان السائل بها لا يعلم بثبوت احدهما اصلا
وام يستعمل بثلاثة مثل يط الاول ان يقع قبلها هي
خو ان يد عندك ام عمر والثاني ان يليها لفظ مثل مايل
الهيبة اعني ان كان بعد الهمزة اسم فكذا لك بعد ام كما
وان كان فعل فكذا لك نحو اقام زيد ام قعد فلا يقال
اس ايت زيدا ام عمر والثالث ان يكون ثبوت احد المستويين
محققا وانما يكون الاستفهام عن التعيين فلذا لا يجب
ان يكون جواب نعم بالتعيين دون نعم اولا فاذا قيل ان يد
ام عمر فجوابه بتعيين احدهما اما ان يسئل باو اما
فجوابه نعم اولى ومنقطعة وهو ما يكون بمعنى بل مع
الهمزة كما سأل شيخنا من بعيد قلت انه قد بل على سبيل
القطع ثم حصل لك شكك انه شاة فقلت ام هو شاة
يقصد الاعراض عن اخبار الاول واستيناف سؤال

اخبر

اخبر معتاد هو شاة واعلم ان امر المنقطعة لا يستعمل الا
في الخبر كما مر وفي الاستفهام نحو عندك زيد ام عندك
اولا من حصول زيد ثم اعرضت عن السؤال الاول وما
اخر من حصول عمر ثم استحضت ولا بد ولكن جمعا ثبوت
الحكم لاحد الامرين معينا املا فلفظ ما وجب للاول عن الثاني
جاء زيد لا عمر ولا ضرب عن الاول وانبات الثاني هو ما
زيد بل عمر ومعناه بل جاء عمر وما جاء بكر بل خالد
ما جاء خالد ولكن للاستدراك ويلزم ما التزم قلها
نحو ما جاء زيد لكن عمر وجاء او بعد ما نحو قاتل بكر لكن
لم يقم فصل من وصف التثنية ثلثة الاوامر والواحدة
لتنبيه المخاطب لثبوت ثبوتها من الكلام فالاول
واسا لا تدخل في الاعمال الجملية اسمية كانت نحو قوله تعالى
الا انفسهم هم المفسدون وقول الشاعر اما والذي ابي و
اجعلني فالذي امانت واجبي والذي اسم الامر او عليه
خواتم تفعل واما لا تضرب وهاتين دخل على الجملة نحو عاز

نابس
م
الاجابة
الاجابة
الاجابة

والفرد نحو هذا وهو لا فصل حين وفي القافية باو يا وها
 واى والحزة المنقوطة والهمزة واى للقافية وايا وها البعيدة
 طاء والمتوسط وقد مر احكام المنادى فصل حروف
 لا يجاب ستة نحو بلى واى واجل وجير وان امانه في التفسير
 كلام سابق مشتقا كان او منقيا وبلا مختصرا بايجاب مانقى
 بعد الاستفهام كقول تعالى الست بساكنم قالوا بلى واخير
 كما يقال لم يبق زيد قلت بلى او نعم وام واى للانبات
 بعد الاستفهام وتلزم من القسم كما اذا قيل هل كان كذا
 قلت اى نعم واجل وجير وان للتصديق الخي فاذا
 قيل جاء زيد قلت اجل وحيى واهى اى احد قولي في هذا
 الخى حروف الزيادة سبعة اى ف ان وان وما ولا
 ومن والبا والام فان تتراد مع ما القا فيه نحو ما الزيادة
 بهام وم مع ما المصدرية نحو انتظر ما ان جليس لا يهرج
 مع ما حلا ان جلست جليست وان تتراد مع ما نحو قول
 فلما ان جاء البشير ويين واو القسم ولو نحو والله ان لو

الخبير
 الخى
 الخى
 الخى

تفسير

قلت وما تتراد مع اى او متى واى واين وان الشرطيات كما
 تقول اذا اجتمعت صمت وكذا الملك البواقي وبعد بعض
 حروف الخى قوله تعالى فبما رحمة من الله لنت لهم وما
 قليل ولا تتراد مع الواو وبعد النفى نحو ما جاء زيد ولا عمر و
 وبعد ان المصدرية كقوله تعالى ما منعك ان لاتجدي
 وقبل القسم كقوله تعالى لا اسمم بمعنى اقسام واما من والبا
 والهمزة فقد مر في حروف الخى فصل حروف التفسير اى
 وان فاهى كما فى قوله تعالى وانسئل القرى اى اهل القرى
 كانك قلت تفسير اهل القرية وان اعم ايضا به فعل
 بمعنى القول كقوله تعالى ونادى بانه ان بالبراهيم فلا يقال
 قلت له ان الكثرة اى هو لفظ القول لا المعناه فصل
 حروف المصدرية ثلاثون واثنان وان والا وليان للجملة
 العجزية القولية اعمالى وقصاقت عليه صلا لارض بان
 اى قول الشاعر المشرق المشرق ما ذهب الليالى وكان
 ذهابين له زها باوان نحو كقوله تعالى فاكان جوابه قومه

الخبير
 الخى
 الخى

الا ان قالوا قل للجملة الاسمية نحو علمت انك قائم اي علمت
 قيامك فصل حروف التحضيض اربعة هـ لا ولا ولا
 ولوما لها صدر الكلام ومعناها تحريص على الفعل اذا
 الضارع نحو هلك ناكل ولوم وتعيين ان دخلت الماضي نحو
 هلك ضربت زيد ^{علمته} وحينئذ لا يكون تحضيضا الا باعتبار ^{فان}
 ولان دخل الاعلى الفعل كما مر فان وقع بعدها اسم فباشرا
 فعل كما تقول لمن ضرب قوما هلك زيد اي هلك ^{ضربت} بل او جمعها
 مركبة جنسها الثاني حرف التثنية واجبة الاول وصرف
 الاستفهام او الشرط او صروف الصدس وللولا معنى اخر
 وهو امتناع الجملة الثانية لوجود الجملة الاول نحو لولا علي
 هلك عمر حينئذ محتاج الى الجملتين او ليهما استقيا ابدا
 فصل حرف التوقف قدس الماخذ لتقريب الماخذ الى الحال
 نحو قد ركب الامير اي قبل هذا والاجل ذلك سميتم
 حروف التقريب ايضا ولهذا ياتي الماضي ليصلح ان يقع
 حالا وقد يحكى للتأكيد اذا كان جوابا لمن يسأل هل قام

ريد

زيد انقول قد قام وفي المضارع التثنية نحو قولك
 ان الكعبين قد اصدقت وان الجواد قد بعث وقد يحكى
 التثنية كقوله تعالى قد علم الله المتقين ويجوز الفصل
 بينه وبين الفعل في القسم نحو قوله الله احسنت وقد
 يحذف الفعل بعد ما اعلم وجود قرينة نحو قول الشاعر
 زاق الرجل غير ان ركبنا لما نزل رحا لنا وكان
 اي وكان قد زالت فصل حرف الاستفهام الهنرة
 وهل هما اصله الكلام قد دخلان على الجملة الاسمية
 والفعلية نحو زيد قائم وهل قام زيد ودخلا على الفعلية كقول
 لان الاستفهام بالفعل اولي وقد يدخل الخبر في موضع
 لا يجوز دخول حل فيها نحو ان يا ضربت والقضاب زيد وهو
 اخوه وايد عند ام عمر ط ومثله كان على بيتا وامن ذلك
 ليس على هادي هذه اللواضع وهي صاخف فصل
 جروها الشرط ثلاثة ان ولو واما لها صدر الكلام وقد
 كل واحد منها على الجملتين اسميتين كانتا او علميتين

ان كذا
 حوالا
 ملا محمد
 ان كذا

او مختلفين فان الاستقبال وان دخل على الماضي نحو اندسني
 اك متك ولولما حتى ان دخل على المضارع نحو لو تدهد فاني
 اك مك ويلزمها الفعل لفظا كما هو او تقبلوا نحو ان انت ذابري
 اك متك واعلم ان لا تستعمل الا في الامور المشكوكه فلا
 يقال انا ايتك ان طلع الشمس فيقال اذا طلع الشمس ايتك
 ولو تدل على نفي الجملة التازيه بنيب نفي الجملة الاولى لقوله تعالى
 لو كان فيهما اليقين الا الله لفسدنا اذ وقع القسم في اول الكلام
 وتقدم على الشرط يجب ان يكون الفعل الذي تدخل عليه
 حسا في الشرط ماضيا لفظا نحو والله ان ايتني لا اك متك
 او معنى نحو والله ان لم تاتي بي لا يجزيك ^{فلان الله} وحي يكون الجملة التانيه
 في اللفظ جازيا للقسم لا جازيا للشرط ويجب فيها ما وجب
 في جلب القسم من الام ونحوها كما لا يتى في المتارين واما يقع
 القسم في وسط الكلام في ان يتبع القسم يكون
 جازيا بالام نحو ان ايتني والله لا تيتك وجاز ان يلقى
 نحو ان ياتني والله ايتك واما لتفصيل ما ذكره جملته نحو الناس

سعيد وشقي

سعيد وشقي واما الذين سعدوا ففي الجنة واما الذين
 شققوا ففي النار ويجب في جلبه الفاء وان يكون التول
 للتاني وان يحد من فعلها مع ان الشرط لا بد له من فعل و
 فذلك ليكون تبيينها على ان المقصود بها حكم الاسم الواقع
 بعدها نحو اما زيد ^{فهي} منطلق وتقدم بهما يمكن من شرح
 فزيد منطلق في ذوق الفعل والجاسي والجو وسحقى تبي اما
 فزيد منطلق ولما لم يناسب الحكم ودخل حسا في الشرط على
 فاء الجوز بقدر المحط الى الجوز الثاني ووضع الجوز الاول بين
 اما و الفاء عوضا عن الفعل الجوزي ثم ذلك الجوز ان كان صا
 لحا لا ابتداء فهو مبتداء كما هو والا فها مله ما بعد الفاء
 نحو اما يوم الجمعة فزيد منطلق فنطلق عاملا في يوم
 الجمعة على الظرفية فصل حسا في الربع وهي كلاً
 لزجرا لتكلم وسادعه عما تكلم به كقوله تعالى ساقى اهل
 كلاً اي لا يتكلم بهما فانه ليس كذلك هذا في الخبرية و
 قد يجيء جعل الاسم ايضا كما اذا قيل لك اضرب اقلقت كلاً

وضعت

أولاً أفعل هذا وقد رقد الجيبى بمعنى حقا كقول تعالى كلا ست
تعلون وحي يكون اسما ويسمى لكونه مشابها للمصاف وقول
يكون صفا أيضا بمعنى ان لكونه لتخصيصه بمعنى تجده فصل
تاواتنايت الساكنة وتلحق الماضى لمدل على تايث ما
اليه الفعل نحو ضربت هند وقد عرفت مواضع وجب الحما
واذا قرئتها ساكن بعدها وجب تحريكها بالكسرة لان الساكن
انما حركه بالكسرة نحو قد قامت الصلوة وصارت كرها لا يوح
بما حذف للاجل سكونها فلا يقال صارت المارة لان حركتها
عامة لرفع القاء الساكنين وقولهم المرونان وماتنا
ضعيف واما الحاق ما يدل على علامت التشبيه والجمع المذكور
والجمع المؤنث فضعيف فلا يقال قاع الزيدان وقاموا الزيدان
وقن النساء بتقيلهم بل لا يحاق فلا يكون ضمير لئلا يلزم الاضمار
قبل الذكر بل علامت دلالة على احوال الفاعل كانه التايث فمدل
التعريف وهي نون الساكنة تتبع حركة اخر الكلمة لئلا تنكسر
الفعل وهي خمسة اقسام اولها للمتكلم وما يدل على

خطى

